

لشکر باشیان بگیر و چون سپاهین درین مردمک ایستادند و میگفتند و پنجه داشتند
و درست قریب نهشت تا کم را نداشت اور فرزند ظفر خود را فریت با نسبت اور او را که داشت و بدینجا
ملکت و سپه و شور و شواد که زبان نال و جان خواهی و بیشینیان چون چنان دیدند که
نهاد و اما و خوش قسطنطینی که بخت داد قدم و پرا کاری داشت و خوش فستاییز خدست پدرگان
شیخیان و بکار باره از سلطنت استفاده کرد و کوه شیر خدست بست و هر کوچیان داشت
شیر زده و خانه قسطنطینی اشود و کرد و کوه شیر خدست بست ملی خدا زیر پنجه داشت و خدست قسطنطینی هر چند
شیر خانه خسرویان و خسرویان برا وردند و بواصل رو درین طغارت کرد و قسطنطین اپار
خیر مرکز و برادر مسیان مردم را کند و ساخت و خود خیز که علت و زاده خوبی بسیار
سلطنت جایی کرد و او اموال را اعمال قسطنطینی ای برگرفته بر مردم پیش و خلاهی کرد و خواست با فرزند خود از
حصان خود و سلطنت خویش را استوار فرماد چون اخیر قسطنطینی برند چون شیخ اشتفه بالشکر خود را هبته
فرمود و شش تا تمام کنار شهوارت آمد و میشیان را بجا همراه اذاخت و کار بر مردم شیر ملک کرد
لشکر باشیان که در شهر خای و شش شد و خوشیان را وزیریان خشیان داشت و از قدر خود دست پر پیش
و با کلید در داده خدست قسطنطینی برند فستایان را بنکام کیا بست شوهر قتل پدر رفعت ادو قسطنطینی
فرمود و تا سر از قن او برگرفته دارسته او آشونه کشت اما از انسوی فریت سرچگوست خویش است
و در ابادی ملکت خود را بخیر و بسیار بود در پایه پیور ابر و دخان و نیوب راه کردند و اطراف آن
در پایاچ را از در خفستان پیغایده بپرداخت تا زیر پنجه مردم پیش از ارضی زراعت فراوان شد و چون
چهار سال بعد از قتل سورس سلطنت کرد و بخور کشت و پیش از همه و در مردم کرد و در آن افتاده
بین رنج در شهر نگاهداری در کردشت و بعد از مرکن او میشیان و دام و لشکر ملکت او را دو بخیره کردند از این
شرقی را میشیان تصرف شد و جا بیل اور و سر را لشکر خکران کشت و ملکی این خیابان است و با سفارت
که در چهل سالی قسطنطینی واقع است سرحد ملکت ایشان گشت و لشکر ده نهانی با قسطنطینی سسم مود
نمود و از انسوی میشیان ایشان است که ایشانی ایشان را این قصر را در خفستانی با هم نخالفت و اشش دار
لشکر باشیان سریو و نگه داشت خود منفرد اعمال کرت مردم را پادشاه باشد قسطنطینی دهان ششم خود با مسیه پیش

حبله دوام از گتاب بوق ناسخ الموارع

۴۰ پر زک بر اراضی فرانسه عبور کرد و شهراً توں آمد و با رعایتی آن بلده آغاز تلفظ بخواهد و از پست و پنجه از
سر شماره که حمله پویان میگشیدند هفت هزار تن را تخفف بسیار داشت و در آن آیام چون تجسساتی داده
زیاده از طاقت رعیت پویان چنانچه حشمت مردم پر زک نمود با چشم از پس اینها قصیم عذر می داد که هزار
قابیل فرنگیت و امنی ۱۱ دب قرماد و ابطال رجال را گزیده کرده برسرا نجاعت ناخن برداشته بجهیزی کثیر را
از آنکه و بکشت و دستگیر نمود و ده تن سپاهیان را از طایفه فرنگیت را که بیکر ارشیع نام داشت و
آنکه بکسر از قبیل همچنین اسیر کرد و تجاوز خانه دار افسوس را بر زاده و بچکان شیرازند اخت و از پس انجاعت
خانی پیش بودند مردم این نوع کرد و از را بایش پژوهاد کان ایشان حدل و داد میشدند اما مقصیت مردی
ظلهم پیش و متعددی داشتند خبر بد و بردند که در اراضی مغرب غوغایی بر خاسته بعضی از مردم سر از طلاق
بر ناگفته اند پس شکری فراهم کرده بد انجاع سفر کرده و سخنرخیه و بلده کرج را خراب کرده و از
در مجموعات و جو بات ایشان در زد و هرگز نیایی بست بود بگرفت و مردم موال را بهشت

انیکه با غوغای طلبان هم است بوده اید و محل خلاطب و عتاب باز داشت و هر زرد مال که داشتند اخذ نمود
و مراجعت کرده در حملات زدم بدان فتحی جن طرب خاد و سراسیر که ازان حملات آورده بود با این
در معنی رعیت دولت ردم بودند بخروخت انجاهه با صاحب دیوان آغاز خصوصت کرد و موال اشنا

هر روز تھسا نه اخذ مضر بود بعضی را بگذبی و هبتنی که خود جا حل آن بود و معمول میباشد با زمان و خود
ایشان خیانت است سیکر و داگرگسی ایشان بر حدا و حیلیت نخیتوانست حاضر کرد لغف و زور بسیاری خود
می آورد و از ادامه بگذشت و لئن ام که دختری خوب صورت بود و یکی از اصحاب دیوان او را نامزد
داشت و قیصیه پن اتفاق داد که اورا با یکی از عمالک بخشیده تا محروم شیز کی ازان دختر را کفت و بحکم

دنر آن از زمان و اصحاب دیوان از دست دی رهائی بخشد خبر یافتن زدن جمیله که خود را بگشت و ازان

غار نخات یافت با چشم از پس اینو قایع بر سر بسیاری که پدرش در حملات نهاده بود و بیان ساخت
و هر نیا که نام قسطنطینی بود نیز بر آن داشت انجاهه غرم کرد که با قسطنطینی صراف ده و اورا از میان کرد
پس بچیر سپاه پرداخت و هشتاد هزار تن مردو لاد را زنگنه چری و افواج خاصه فراهم کرد و چهل هزار

تن از مردم مغرب حاضر ساخت و از اراضی سیلی و دیگر طوالیف شیر کرد و بی اینه کرد تا هیچ چهه ضرار سوا

و حصه و هفتاد هزار تن پس از آن داشت و خواست تا همکلت فرانش ناخن کند اصحاب دیوان در نخان

بخرست قسطنطینی نام کردند که دل قوی دار و زد و میافو این خانم خدا را شتاب که بخانم خواهی بود قسطنطینی

چون از غرم مقتضیت آکنی یافت خواست و شسن این ایل زنگنا را و دیگر خیبت را در لاضی ایالات ایلانه

داد و نو د هزار تن پس از ده کار از مفردان خیکست دیده کار از موده حاضر بودیک

شیمه این لشکر را از بصر حفظ و حراست حملات رو درین باز داشت و یکی نیمه را با خود برد داشت

از راه جبل شنت کوه ایل را در نوره پیده میباشد پن مونت داد و سخنرخیه نوشته را که در امان کو

شنت بود بجا همراه اند احت و با اینکه در جانش زبانی بشدت بازیدن کرد در غرم قسطنطین فتحور

وَكَانَ عَلَيْهِ اسْبُورْطَةٌ دُمْ عَلَيْهِ التَّلَامُ نَارِجِرْت

پادید نیاید و حکم داد تا نشش پردازه شهد در زندگانی خود باشیش بر ماردم راه
وازانه افسوسی بیان شد فرو دشده آن بلده را سخن حست نمود بعضی از مسکونی اخراج کردند و جمیع را شنید
در این وقت یکی از سپاهیان را میگشت با لشکر ایالات خوار آن بلده در مسید قسطنطینی در گفت و براز
او صاف راست کرد و چنگت پوست و در آن کشیده زدن آنچه احتیاط نمیگشت باخت لشکر ایالات خوار کرد
خواسته شد شهربورن پنهان چون ایالی آن بلاد و امصار از قشیت رنجیده خاطر بودند و از شنیدن که فتوح
و علوه عساکر او را چشت فراوان بودند راه پیشان ندادند با بچگونه مردم تو زن در دوازده شهر را
استوار کردند آن مردم را در پیشنهاد از نیروی پیشتر از مردم مقتول کشت مردم تو زن را
قسطنطینی خنک شواخت و مردم بلاد و امصار ایالات خود را گرفت خدمت برمیان استوار کردند و قسطنطینی شهر خان
درآمد و از آنچه ایالات خورد محظی از صد میل مسافت بود و غم قسطنطینی آن بود که شهر روم ناقص کند
اما با خود آن دشمن را در قلعای خوش بنا یاد مازگذاشت آنگر روزی بخت کند و کار را پیش
شود کسی در سر راه مانع از عبور نگردد لاجرم اینست شهربورن را که در رشت که سپاه ایضاً میگشت تو زن
با لشکری انبود و در آن بلده جای داشت با بچگونه قسطنطینی لشکر خوش را بدآنچه بکشید و در رشت از شهر خود
پیرون شده در حوالی پیشان با هم دوچار شدند و صاف راست کردند چنگ از کوشش بید
سپاه روز رشت شکته شد و قسطنطینی آن در دوازده و راه از قلعای او شواخت و اوراد در حاضره اند اشت
آنچه شهر و راه مشکل نمیبود زیرا که رودخانه ایوج سه طرف آن بلده را محیط بود و از رودخانه محل خوبی داشت
بدان شهر اسان میشد اندلاع جرم قسطنطینی در این کار حملی ایشید و از آن رودخانه برجسته نام خواه
کرد و حیند کرت حکم پورش فرمود و چند من مصاف داده اند که رودخانه ایجاد مردم شهر خوبی داشت
دل قوی کردند از دنیا ایشان میشدند و چون نیکت از قله دو رشدند بیکت نکار قسطنطینی و دیگر نیست
دیگر دنیا و از آن سنکام که قریب بخوب بود آتش هرب زمانه زدن کرفت و تا اما ماد خیک پیش
بود چون روز رو شش شده سپاه روم بیکت در رشت در میان خیک مقتول کشت قسطنطینی ایسپر
فتح پدر نیک بر سر شهر و راه درآمد و آن بلده را سخن نمود و هر کس از سپاه روم در آنها بود اسیر فرمود و دیگر
سنکام بزرگان سپاه بجهت او معروف داشتم که از جهت اپوشان سزا داشت که خود مدافعت در
شوند و زدم و هند زیرا که چون ایسپی به پیشان رسید کار جمهور پیشان شود و از دیگر خواسته شدند که
بعد از این خود بدان کسر و دارند نیاپا اما از آنکه میگشتند نایاب نیستند و طلب مشغول بودند
قوه ایشان را از مردم خمینیدند ایشان رشت در آنوقت خبر قتل روز شد و شکنن لشکر را که ایشانه پرآئند
کشت و مردم روم بزرد بیک او شده کفشد خنده ایشان که تغافل کنی برخیزه سپش از آنکه دشمن بین میکند
در شود اعداد مقابله و مقاوله او کن و باستقبال خنک پیرون شوشتندند ایشان را پیش از خیز لشکر کرد
از شهر پیرون شستاد فت و در سه فرنگی روم در مکانیکه شفاره ایام داشت لشکر خنده ایشان را خان
کرد که مانند سیل میان کن از راه بر سپیدند و سه دنمان صاف از بجزیره خیک راست کردند و ششین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

چون سپرخیز پرده خود از بین دشمال تاخت و همینه دیره را است کرد و جنگت هم پست داشت و حیرت عین کذا
سواره که در میانه دیره سپاه دشمن بودند شکن کرد لشکر پایده را در چون بی سوئر نامند و از پادشاه
خوشی نیز دل رنجیده داشتند هم شیخ شد و هزیست شدند اما ابطال نیز چهاری چون در ظلم و تعدی هم مقتبیت
بودند و انشد که در حضرت قسطنطین خدا مان چنانه بندیافت با چارپایی استوار گردند تا جملی عوفه سپرخیز آیدار شنید
در این وقت مقتبیت راه فرار پیش گرفت سپاه خصم از دشمالش می شافت چون بزرگان ندویان آمدند و باز
شده که بختیار از یکم و ششم از دیگر سپاهی سپرخیز بودند در این وقت کسی حشمت پادشاه نکانه نداشت بلکه درست
دو زد یک رجبید او را بحکمت تمام از آب برآوردند و سرمش را از تن باز گردند و با مردم روم خود را ندا
جملی شاد شدند و میقین و انتبه که از ظلم او دسته اند بعد از قتل اقتضانی به کافتن وزحمتی شیر و روم
در آمد و دوسپر او را مقتول ساخت و بجباره فش او را بر ازداحت و هرگز که با او در حور و احتساب
همست و همداستان بود عقاب و نکال کرد و آن مردم کسی را بد وستی او نهاد می بخشید که
کرد و سخن ایشان را و قمی بخفا د و هرگز راستیت پرچمی و کنایی اخراج بلکه بود باز خوا
و هرگز اسپو جی زحمت واده بود پا داشش خیر فرمود آنکه در روزی بی یو بخانه صدالت خواهد داد
میان اصحاب دیوان خلبان برخواند و هر زحمت که در راه دولت بوده بود پرشمرد ایلی دیوان خانه
لشکر و راکنکه اشتبه شد و از این قصیر و چیزی که زنده چون در اعذاب فروند واردند و چون در
قسطنطین صور تکرده سپاهی را شیکو بدست نبو و سراي شاهزاده از پرچم قسطنطین گردند و هر
تشال و قصیر که در خانه ایسپا طور تراجمی بود که اگر حاشش مرقوم شده آورده در سراي او اوضاع
گشته کردند و باه شیکه هر کز قسطنطین از زرده فرات عبور نکرد که با مردم ایران مصاف دهد از پرچم کشکو
او تشال اسپران ایرانی رسک کرده در آن بنانها نداند از آنکه را آن تشال و قصاید پرخان سخوم شده که
که قصعت کاران قدیم را های اینیمان فروند داشته اند با بخوبی قسطنطین بعده از نظر حسین بزرگ روم از
کس از شیکه حرمهای باقی بود بجهش و قلعه اشیان را خراب کرد و خوزی میاده از دو سه ماه در روم تو قف نظر مود
و مقتبیت که مردم روم را شماره کرد سه کوه نخیل بر ایشان نهاد از بعضی مردم هشت مشقال رزمیکفت و
از پرخی چهار مشقال و از گردسی دو مشقال از چهار قسطنطین بحاف داشت و مردم را آسوده کردند از روم پرورد
شدند ادام که شهر قسطنطینی را سبیان نخودند بود کا هی در شهر ترزو زد کا هی در ملان دکا هی در کولیه
و کا هی در سر میم و کا هی در میثت و کا هی در شیلانکه روز کار میکنند شت و قبل از آنکه میشیت
رزم دهد باشیت پایم داد که چون تو در جای خود آرام کمیری و اعانت خصم من نکنی تا من برسیم غیر
چویم پای داشش این شیکو خدمتی خواهی خویشتن را بشیر طازنی با تو خواهیم سپرد لا حسرم در این وقت
لیست از پرچهار نجا م آن هم پرچم رمان نزد قسطنطین آمدند و شهر را بر از ویدار یکه بکر شاد شده جشن
خر و سی نهادند اما روزی چند را نکند شت که فتنه دیگر معلوم گشت که میقین دو مردم آشناک مالک کیست
کرد و تباشی فرنگیت در اطراف روئین بمشور بودند اما چهار قسطنطین از پرچم سپرخیز مردم فرنگیت پرین

و قایع بعد از سب و ط آدم علیه السلام تا هجرت

شده نشست بودی بوزنطیه کوچ داده ایضاً شکری ساخته از ملکت سرمان گوچ داده با اینکه رسانی ۲۴۳

بود مرد و مرگب و هلاکت میرسید طی مالکت گردیده با سفارش آمد و شد بوزنطیه را باصره اندخته و بعد
یازده روز مسخر نموده از پس آن شهر خارکی را نیز فروگرفت در آنوقت نشست در غفت و فتنی شکر کاه اد
بر سید و خیمه خوشیش را است که در خواسته باشد شمن کار مصالح کند چند کرت از جانشین سولان آمد
نمودند و مغید نیفتد عاقبت کار حبک قرار گرفت و نشین را هفتاد هزار مرد شکری عازم رکاب بود
و نشست بی هزار قن مرد سپاهی داشت هر دو گزده زمین حبک را شک کرد و مصاف در آن خشند
از هر دو سوی مردانه بگوشیدند از پس آن جمعی کشیر خاک و خون در آفاق دشکر مقیمه شکست و اد از میدان
حبک بکر بخت دو مرد دست پست و چهار ساعت شماه و چهار فتنه کات راه بریده شهر نخاندید آمد و ازان نیک
و سهم دیگر راهی صحبت نمید و بعد از سه ماه در شهر خانه نشتر مرک فنجانه بمرد و چون مردی بد گردید بود سپاهی و پیش
در مرگ او شاد شدند و مملکت او بی رحمت شجاعت فرمان نشست در آمد و چون نشست در حاکم اوت سو

شده نشین سپری هشت هزار خواری هفت ماله بافت و سردون را بخشش و سپرسوس را نیز پست
گرده مقتول ساخت و سپرسچه ساز قدریست را که فرزند وی نه تنش بود بهم بخت ناکمی از فاندان سلطنت
با قی مناند و این فرزند قدریست سپرخوانده و لکریه پو و قهقهه او خیان است که دلکریه و ختر داگلش است
که شریح خاشر مذکور شد و اوضاع قدریست بود بعد از مرگ قدریست مقیمه دوم در حیات خویش خواست
اور ازان گند پس زنی که در سرای داشت طلاق کفت و کس نزد او بخواستاری و رستاد و لریه در جواه
کفت که من دیگر تو سرخواه سرم کرفت و اکر شوهر کیم سرم بسرای تو نخواهیم آمد که زن خویش را پنهان
طلاق کوئی و هوس دیگر کنی مقیمه از وی برخیید که نیزه ادنا در خاطر خاکی داده و قی نیازی به داشت
و خواه بسراشان و گنیز کان او را بعقاب و نکاح نماید داشت و اموال او را نخواه فرمود و سرزن داشت او نو
بحشت و او را باما در از شهر اخراج نموده و اکلشن که هستوز حیات داشت چندانکه کس نزد او رستاد که
این پھرستی و رسوانی با دختر من را مدار پر مغید نیفتد و مکام مرک هر چند دختر را زیبهر و داع طلب داشت
و رخصت نماید تا آن هستکام که مقیمه همکار شد و لریه از دست پاسماان بگریخت و نیزه دیگر نشینید که
محنث او را حرمت بدانست و این هستکام که سپرخوانده او را بخشش داری خیره سید و بادا شنی فرمد
کرده پانزده ماه در بلاد و امصار بالباس دیگر کون سیر میگرد عاقبت در شهر شیدل نکشناخته شد مر
دو قن را سر بر پیزند و حبید الشایان را بدین اتفکنند و مردم شخسار از پم سپا سیان نداشند غوغای را کنون
پسر داشتاین شویم بعد از مرگ مقیمه نشیست در جمیع مالکت شرقی دولت راه مسوی شد و قی
ملکت خربی با قسطنطینی بود و این دو قیصر تیر در نهان باشیم از در حضی بونزخستین نشیست
خود را شرط زنی با مردی که نشیست نام داشت خدمت داشت و اورا در نهان چشمی متصیعین برآمیخت و د
نشیست با جماعت خود در ملکت قسطنطین آغاز فتشند و نورش نهاد چون خبر غصب عدهیں بردن جمی
اعجال را جال بر سر اشیان تاخته آنکه و در گنیز کرد چند شن از آن جماعت کریخته بوده بحسبت نیزه هستین

حبله دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۴۶ کس نزد او فوستاد که این مردم گناه کرده دولت مند و اینکت بجزیرت تو شاتقه آنچه را داشت بته نزد

من فوست لشیث این مضم را با طلبدوس پله کذا اشت و مکشوف افغا که خود این خواه براخخته زدن

رسانید و اینکه جوئی کماشته لا جرم کار بجا و است و میباشد اتفاقاً از دو سوی ساز جنگ امداد کشت

بینیت باسی سزارتن مرد دلاور بجهشید و قسطنطین با پیشتر هزارتن از ابطال رجای خوشی کرد و در جوان

شهر سپاه که از امصار پهانیه است این دو شکر با هم نزدیک شده قسطنطین سپاه خود را درین

درزه کوه بازداشت که از پیش روی او و علی بود و جنگت بپیشست و در حمله خشنین شکر بینیت را کشت

و اشیاء زنعتها قب کرد چون از ملکهای کوه بیان بیان در آمدند شکر از کن از هزیریت روی برخاسته

جنگت در آنداختند و از بامداده اول شب صاف دادند آنکه همین سپاه قسطنطین قوت کرده بزید

بدان شد که شکر و شمن را سریت کنمند بینیت چون چپشین دیدند که اندک همی و اپش شد

تا شام هم تیره کشت اسپه هردو شکر دست از جنگت بکشیدند بینیت چون در شکر خود نظاره کرد همی

چهارتن کشته یافت لا جرم صواب ندید که آتشب را در برابر دشمن بر وزاره اسپه نچهارتن از مردم

او که باقی بود برد اشت و خیره و خرکاه و اموال والغمال را کذا اشته فرا کرد و بهم جاتا خد شه سرمه آنقدر

و فرزند خود را که در آنکه نهاده بود برد اشت و از رو و خانه سپه کشید شد و پل آن رود خانه را بخشید و از آن

لبایب تمام باراضی داشتند آمدند اعدا دکار کرد و دیگر بار بوجنگت در آید و را نیقت و زن را که سرداری از از کن

بود لقب قصری داد و شکر فرا هم کرد و از سریت پرون شستادت و در بیان بیان مردی و دیگر باره قسطنطین

دو چارشده و زدم در آنداخت قسطنطین نچهارتن از سواره شکر خود را بر فراز آنی بازداشت ناچون جنگ

پیوسته شد از فراز بینیت شده از قعای شکر و شمن بجنگت در آمدند و اصیح که نا آنکه امداد که آنرا ب

بکوه فرد شد هردو شکر با پی افسرده مرد و مرگ بجانک و خون اند، خشید چون شب سیاه شد سیاه شنیت

ضعیف کشته و اخ خود را بآبها یا سی شکر بر فراز کوئی شیده و داشت که دیگر با قسطنطین مقابله نتواند کرد اسپ

کار بصفا کردند شیده و بادیکن از مقر ربان حضرت خود را نبرد و یکت قسطنطین فرستاد و پایم واد که

چندانکه کار جنگت میانست ول بر فتح توان نسبت و مفرود نتوان بود بهتر آنست که برخون مردم بخواهی شد

کنیم و اینکار میباشد که اینکیم قسطنطین نیز رضادا و اما شرطی خند بیان نهاد خستین گفت که من هر کز رضانم

ولین اکه نکتن غلام زاده است لقب قصری یا بد و نهانم من باشد باید او را از این نام محور داشت و بقول

حاجت دیگر آنکه بینیت شکر سریت و شرقی سفلی و نمریه و مصر قاعده کند و از ملکت پایانیه و دیگر

و مسدانیه و قربیت نام نبرد و انجو را با عمال ناکندازد، دیگر آنکه خراز فرزندان نادیگر کسی را لقب قصری بجهره

نشود بینیت چون بچاره بود این حسب، را پذیرفت ولن ایشکت و ملکت را کنداشت و بعد از مدتی دوسر

قسطنطین و یکت، پیش بینیت لقب قصری یا قشد و هشت سال ملکت ایسا لایار سهم بود که فرزندان خود را قربانی میگردند

و ایسا چون بینیت خوش برداخت و در آن آیام در ملکت ایسا لایار سهم بود که فرزندان خود را قربانی میگردند

و ایسا چون بینیت خوش برداخت و در آن آیام سرشار ماره بود دار از طلاقت خلق فردی داشتند مردم فرزندان

وَقَائِعٌ بَعْدَ أَرْسَابِوْطَآدُمْ عَلَيْهِ اَللّٰمْ تَا هِيرْت

۱۴۰

خود را میکشند تا اوراد خود را از جست بر باند و دیگر رسم بود که هر کس دختر را که از پست و پنج سال گذشت
همراه است نکاح میگیرد مجرم باش و دباره ای افتاده چهار راز ناکاره شیر و نهاده دارای گشته شده باشد
و اگر نه بدای رسرو آورده بچیکان جانوران در نهاده گفته شده باشد و اگر دختری گفته من بر ضامی خود را
کار کرده ام اور اینزیگشده باش و اگر بچه آورده بود بچه اور اینزیزنده علیکذا شده باش و اگر پدر و مادر ایشان این
راز را نپهان میداشته شده احوال و اتفاق ایشان را ماخوذ نمیبودند و اگر کنیز کان و غلامان این کار کرده
بودند سریب که اخته در گلوی ایشان میگختند قسطنطینی حکم داد که هر کس بین قوانین سلوک گفته شده
و در معرض کیفرخواهی رفت و فرمود هر کراطفای بوجواید و استطاعت تربیت او را ممکن نمود و عرض ساخته
از جهرا و مردمی مقرر کرد و با بچه چون متی بین گذشت و یکباره قبایل فاص سرعتی برآوردند و هر ده هزار
که در سواحل دریاچه میتوشت سکون داشته شده باشان به دست شدند و با راضی از کن در آمد و شمر که بازد
مرقوش و بلده نباشد را فرد که فتنه دهنده از قتل و غارت فرو نگذاشته شده چون اینچه قسطنطینی میدعی از
لشکر مایزه ایشان بر سر ایشان تا فتن برده کار بر ایشان نکت ساخت نماید هر اسیر و مالک نجات
برگرفته بودند بر گختند و بکر گختند قسطنطینی از دنیا ایشان بشافت و بخورد و دنیوب آمده بیک اینچه
ترا جن بر آن رو دخانه نهاده بود استوار نمود و از آنچه با راضی دشید و آمد و آنکه در راه جست
و جملی راجحه اطاعت در آورد و مقرر داشت که هنگام ضرورت چهل هزار تن از جوانان خود را باسلح
بخت فرسند و در آنوقت سلطنت قسطنطینی سخت بر زکت شد و تصیم عزم داد که سپاهی از جنیز کجا ره از
سیان برگیرد و سلطنت روم را کسر کند از آن دوی سپاهی نیز به کلان بود و در آن عدد کار روز کار میگذاشت
پیشستی گرده لشکر بازی خویش را جمیع ساخت و سیصد و پنجاه فرد نهاده شد که در هر یک سصف پاره
بی نیست از مصروف مغرب و نیزه را بدست کرده در آب انگنه و حعل اینچه چنانست را گنده از گشتی خی ساخت و خو
با یکصد و پنجاه هزار پیاده و پانزده هزار سواره با مشتاب تمام بیان کردند آنکه هر یک شب قسطنطینی بود
و از آنسوی قسطنطینی با یکصد و صیہت هزار لشکر کار آزموده بینیش کرد و آن لشکر پیشتر از مردمش مقدمه کرده بود
قسطنطینی مصاف داده بودند و با ایشان وحده نهاد که اگر در اینجات ظفر جویند و بکر ایشان را بجهرا بجا بینند
و مردمی که مقرر و از نزد بر ساند تا آسوده بقیت عمر را در فانها می خود بسیزند اما لشکر بجزی قسطنطینی ضعیف ترازد
بود با بچه قسطنطینی با مردم خود از شیلانگه که کوه داده بکنار رو دخانه خبر آمد و خدروزی با دشمن از دو ایشان
جیگت اند اختر و از هیچ طرف آن رضف با دید نبود اینکه قسطنطینی جلادت ورزیده با دوازده سوار اسب
بر و خاکه عبارتند و از آب بگذشت سپاهیان چون این بزیدند از دنیا اودل قوی کرده از آب خوبه گردند
در آنوقت قسطنطینی پیم کرد که مساده اسپاهیان دوست از دشمن ندانند چه از پرده و جانب مردم مردم ده
بودند پس در میان لشکر خود شناقی کذاشت و گفت چون مردمی ببردی و دچار شود کوچه حسنه ای خلاص
گشته است اگر از دی جواب شنید هم بین سخن بداند که دوست است و اگر نه با این بخیجات شود چون این
علاست را بر لشکر میان معلوم کرد بسوی لشکر بینیش تا فتن بر داشت حرب بالا گرفت و در آن مصاف

حبله و مازکه اب اول ناسخ التواریخ

۲۴۶ کی سر از قن از مردم نشست مقتول گشت و او دیگر نتوانست بینکت کند ناچار ازان حرب کاه باز پسر شده
به قلصه نیکه میانه تر بظان و قسطنطین است رفت و در آنجا ساختگر کرد و دیگر باره در بر از قسطنطینیه نشکره
کرد و با قسطنطین یک مصاف دیگر داد و در این جنگ نیز پیشتر نجات داد و قسطنطین کشته و بین
شده، شهر سپکو نیز یا کنیت داشت چنانچه خواسته شد که کار بسما که کنده قسطنطین، ضمادا نشیست چون
ویدکه و داعی جان باید گفت ناچار شده از در فراغت و مکنت پرون شد و مظلوم نیاز نوس سر لذق فیضی
داوده بود بحضور قسطنطین فرستاد و خود نیز با تاج سلطنت نیزد یکت او آمد و تاج خود را در پای دی افکنده
قسطنطین حکم داد و نشیست را کفره دشمن سلطان یکت که از اعصار یونان است بداشته و بعد از تجد
بس از اینکه میخواهد دیگر باره طغیان کشند او را بقتل آورد و سلطنت قسطنطین در این ستمکام بزرگ شد
خانگر در اتفاقی وارالملک از مردم مذکور خواهد شد اثنا زانه

۲۴۷ جلوس نعمان الگیر در مملکت شام خپس زار و نصد سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود
نعمان الگیر از زمین ایجاد چنین که طبق بجزق بود و فات نمود پادشاهی شام یافت و بر منصب حکومت جان
و مردم شکری در حیث را بالطف و اشغال حسره وی نباخت و در حضرت شاه پوره والاگاف اهمار
عجیبت و فراز نهاداری فسر بود خراج شام را به کرد بخواهد که همه سلاطین بدر کاه او فرستاد او
روز کارش چندان وفا بدت نکرد از پسر یکت سال سلطنت، داعی جهان گفت

۲۴۸ تاریخ فرنگ و سقان مملکت فرانه را وزیر ایشان با قسطنطین یخدا و نصد و یکیان بعد از سقوط آدم بود
قابل فرنگ و سقان در این ستمکام از بجزق قتل و غارت مملکت فرانه دیگر باره سرطانیان برآوردند و
بررسی تبرکه از مشغول شده چون انجسیز و حضرت قسطنطین کشوف افتاد و با بطل رجای از بزرگ شمال ایشان
نخست و با آنچه داشت زخم صعب افکنده جمیع کشیر را بر قصیرخ و تیر ساخت او و تن از پادشاه زادگان
او باز که دیگر ایسیزخ داشت دیگر را رقیز میان میشدند این پیشگرد با خود او و دیگر ایشان را در وتره و زره
بمحکمیت چانور ان درند و انداخت چنانکه در فحشه قسطنطین چنین اشانت شد

۲۴۹ جلوس نعمان بن عمود مملکت شام خپس زار و نصد و یکیان بعد از سقوط آدم بود
چون نعمان الگیر رخت از جهان ببرد نعمان یوسف و سعادی او بر منصب حکمرانی برآمد و مملکت شام را از پیر فرماد
کرد و او در زمان سلطنت خود روزگاری را معموب است عیبر و از یکیوی مملکت الملک ایران شاه پوره والاگاف
بود و طوک شام را آنکه است بدست غیاثه که سر از چپر طاقت او بر تابعیت و از جانب دیگر قسطنطین را
در آنچه داشت استیریایی حاصل بود و می خواست تا بر تابعیت اراضی ایران و شام و مصر حکومت کند
ناچار این سر و دو لست را از جهان عصمره از در فرق و مدار بود و بمعنی ای و قلت با هر کیت از این پادشاهان
مطریق اطاعت و القیادی سپردند کارش سپری شده است پادشاهی او در مملکت شام پیش و دشت کمال بود
۲۵۰ جلوس میسنه در مملکت ما چین خپس زار و نصد و سه سال بعد از سقوط آدم بود
میسنه پر شنود ای است که شریع حاصل مذکور شد و می بعد از پدر در مملکت ما چین داشت سلطنت جای کرد و بزرگ

و خایع بعد از سیوطا آدم علیه السلام با بحث

سپاه و قوا و در کارهای ایشانی و اتفاق خسروانه پیوست و هرگز راعی طلاقی جدا کنند امیدوار ساخته دی
پادشاه دوم است که در راضی ما پین فرمگند و شد و با مون طایف که در پین حکومت و شش شد کایی صفات
سید او و در آنوقت کار ملکت صین و ما پین سخت اشترقه بود و پیوسته در سیان قبائل واقعه اشتره و ب
زبان زدن داشت و بسیار بیشتر که کرد و کرد و از یکدیگر ملکت شده بازن هنوز زدن بالات بعید و کوچ
سید او نه چنانکه در ذیل قصه قبائل فنگستان مذکور داشتیم با بحث داشت پادشاهی می‌سندی به سال ۷۰۰

جلوس عزوب بن امر العقیس در مملکت حیره پیغمبار و نبضه و سال بعد از سیوطا آدم بود ^{۷۰۱}
عمره بن امر العقیس بن عدوی بعد از مرگ پدر مملکت حیره صاحب حکم و فرمان شد و کار ملکت را بخوبی کرد
کرد و ایوب عدل و لطفت بر چهره رعیت و شکری کنوده داشت و در حضرت شاپور دلاکت اف طرق
عبودیت و چاکری سپسرا و خراج ملکتر را بهمه ساله پدر کاره و اتفاقاً میداشت هست سی سال کار بدنی کرد و
کرد آنکه وداع حیان کفته رخت بسرای دیگر بود

جلوس حسیندی در مملکت ما پین خپنه ارد نبضه و شش سال بعد از سیوطا آدم بود ^{۷۰۲}
بعد از آنکه سلطنت حسیندی سپری شد حسیندی سرچنگ حکومت بر داشت و مملکت ما پین از زیر فرمان کرد و با گوم
مردم از در غلط سیرفت و طرقی ما بشه و ملایت می‌پرداز و داین سنت کام سب شست آراء و تجهیز
قبائل سفره و تهدید سلاطین در مملکت پین آن استیلا و استقلال از بحران مون بود که بخواست بیش
قوانند جنیش کرد و ناچار ما مردم از در ساخت بودند و باطلانیف حیل خویشتن را زفته خوغاظبان مجنونه پیدا شد
و نهاد سلطنت حسیندی در ما پین سفده سال بود

طنیان قبائل قاص و سقان و فریمکت در راضی فرانسخه پیغمبار و نبضه شش سال بعد از سیوطا آدم بود ^{۷۰۳}
در این سنت کام دیگر باره قبائل قاص و سقان و فریمکت با یکدیگر بهشت و بهداشتان شده دسته بقیع
غارت برآورده و حشیم از سخط و حشم قسطنطینیو پیشیده در راضی کال و فرانس بھرسی تا ختن بوده
و بحر دیه و فریز سیده خراب کردند و برقه پا هشتند برگرفند وزن و مرد را می‌پردازند و بیت شعرو را
و فریز می‌برض ب شب و غارت ایشان در آمد و چون شخخ قسطنطینیو سید شکری بزرگ از بھر و فرع ایشان
برگماشت و خود نیز با لبطال رجای از و نیان شکر کوچ داده بر سر انجاعت بناحت و مال و اسیر برقه بخود
داشتد باز کرفت و از قضا می ایشان همی بستافت چنانکه از رو و دنیوب عبور کرد و برا راضی دشیه و
آمده انجاعت را نیل و زبون ساخت تا طوق طاقت برگردان چنانند و مقر، داشتند که در وقت

حاجت حیل سزار مرد شکری بحضرت قسطنطینیو در سنت
اشغال دارالملکت قباصره از رد می‌کبری شجاع قسطنطینیه پیغمبار و نبضه و دار و د سال بعد از سیوطا آدم بود ^{۷۰۴}
چون قسطنطینیو پیشیت ظرف حجت چنانکه مرقوم گشت حکم او بر تاخت مملکت بور و پ وار من و معرفه مکر
دیوان اتفاق دیافت و حکم او که در جمیع مملکت مکروه سچون رعایا از حکام و عمال خودستم پنده بحضرت ملطفت
مشتافتی مانعی شرح حال خود را معرفی داشت اگر حسینداین حکومت از دندانی و نصفت بود امار عیا پاره بود

جبله دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۴۸ پادشاه کشاخ و جو ساخت و دیگر فرموده بگفت که هپلوانان قدیم قانون داشتند محو مطوسی دارند و هرگز گفته کس بالکن نبرد بخواهد دیگر فرموده که گناهکاران دولت را از قتل صاف دارند و بگار معاون برگارند و فرانین پیشیش را یکباره مرانداخته و تماش او را زیبایی تصاویر قیامه محو ساخت تا نام او را از خاطر باشند و فرانین پیشیش را یکباره مرانداخته و تماش او را زیبایی تصاویر قیامه محو ساخت تا نام او را از خاطر باشند کند و لقب خود را صاحب فتح کذاشت در آنی وقت پیش از پیشیش کرد که سعاد اعواد از مرکز قسطنطینیه پسر نزدیک اور کسپوس که از زن دیگر دارد پادشاه شود پس جیتنی اندیشه نزدیک قسطنطینیه آمد و گفت که نیچه‌سیس با دیگر پسر که از من آورده ول بدارد این سهل باشد از پی قتل تو کرسه است و بدان سراسر که خود برخیت سلطنت باشند کند چون در این هسته کام کرسپوس نیاز پدر خواستار بود که لقب سپتوئیه و سپس الارمی جمیع علاوه بر این سخن کذب در خاطر قسطنطینیه از نزدیک دو فرزند را مقتول ساخت و پیشیش را نیز پنهان کرده بخشش از این وقت بودند و هسته کام در دل بزرگان روم داشتی اتفاق داده ای ای روم با او بدست کمال شدند لاجرم چون شجاع روم آدم آواره مهرهایی از دیدار مردم مطلع نمیکرد و کاه در دیوارهای معابد و مسیده ای خلی میافت که مردم روم نگاشته و او را بدسته ام باد کرد و بودند یک راه از مردم روم رنجیده خاطر شد و نصیبهم غرام کرد و از املاکت را از روم بگرداند و از روم خمیده پسرون نزد دو ای کرت بیم بود که بر روم سفر کرد و بود و در بر کرت بدی اندک سکون داشت و چون بد ایست که نیزه‌ای کذب فرزندش را بهلاکت انکخذول با او نیزه بگرد و عاقبت حکم داده ای اور از حمام پرده سرمهش را در آب فرو داشته تا جان بد ادچه ها قبضت که نیزه با غلامی یار شده کاه باده ای تمجیت و این را ز قسطنطینیه داشته بود با چند قسطنطینیه از روم پسون شده بیم خواست که خود را که سپه ایستار نیزه کند و پایی تمجیت خود را در آنچنانه دو سال این اندیشه مدراء کشید و در بلاد و مصارع هراقلی و سرمه بکت و سپه کوید بار دز کار میکرد ایشان و در این زمان قبایل کشت آغاز طیار گف اند و سر از طاقت بر تاقه بجه رسمی شجاع و خارت مشغول شدند قسطنطینیه شکر بر تمجیت و این دنبال ایشان تا خته آز دود و نیوب یکذب شد و بر آن رودخانه پلی کرد و سپاه خوش را بلند رانید و با چند کت چندین مصاف داده حدید سزار تن از آنکه دیگر بیکشند و سپه ایستار را که پادشاه ایشان بود بگرد و کان بگرفت و آنکه ده را مطبع دستفاده ساخت و از پس اینجا قوه مردم مملکت نه سریعیان برداشته و آنگاه بیه فرمانی کردند هر سه قسطنطینیه پدر کلت بیوی ایشان کوچ داده در خلخالی شتیں آن جمیع کشیر را ذلیل و زبون آورد و سیصد هزار تن از آنچه هست را کوچ داده در شهر مسدن که از بلاد پونان است مانکن فسیر مود و این کرد و از نزدیک نام قسطنطینیه مبنی کشت و از خالکت هند و سستان و ایران بخبرست اور سولان سفر کردند دا و را تمجیت کفستند و او بقای ای ایشان شفعته ای ایران سیی جا سر کرد و سلب خوشیش را کو هرا آسوده فرمود و در عزمی که منسیدان شهدی کنده در آنچنان پایی تخت فرماید بیکت شد و عاقبت بوزنیه را خستیار گرد و ای ای بوزنیه را و باین آنرا ای ای پیش کفته ایم با چند قسطنطینیه فسیر مود از اول ایه مهر کان منسیدان شهد کردند تختیشند و بوارهایه بخدا وند و دور و هشوار پر اور دند و تماشا خانهایی منیکوی خشند و دارالشفاء بیاض که هشت کرد و بیاره در بخرج آن فوت مع القصه ای ایشان را با آنمه سوت و فتح که پیروزی یاریت بیکم

و فایع بعد از سپو طاً و م حلیه السلام نا بجهت

قطنهظین در دست بودت هشت ماه پیش از آن پروردگارین کارهای خلیم پوشاک اسما نشود رفتهظین شایان پیش کذاشت بعنی شهر ناز و قطنهظین و مشهور عقیله غذیه کشت و آنرا بخدا می سپرد و غرمود و زقره و بچه زدن و آنسیه افت فراوان نداشتند که سکون کردند و از دم نیز جمعی کشیدند اینجا شده جایی کردند که مردم در آن شهر انبود کشت و هر که از هرسکنی در آنجا میشد مور و الطاف و اشغال قیصر نکشید نیز خود در آن شهر درآمد و چهل زد و خبید کرد و مردم را حکم بجا نون از ارادتی داد و بسیار کس را شان خنز عطا کرد و اصحاب و پیش از شناز از غصت جامه از ایام و چنان هر شاد اباب کرد و دیگر فرمود هر که منصبی اتفاق افت نماید کنایی با دینشده از آن منصب غل نخواهد دید و این فانون را برآمد افت که منصبی کجا که دو ساله با مردم نتوانیش که نشود و چون آن مرت سپر شود بدیگری که از این دو از هرسکن سپاه پیاده یک سپاه لار معین فشرمود و از برایی سواره سپاه است دیگر نهاد و از هرسکن از ایشان مساوی بخدمت و نواد تن اجری سپر میشود و بخدمت و خواجه سر اسب علو نفر و آذوقه می آورد و هر یکی از این سرداران عساکی پیش از سرمهکت زیر فرمان بود آنکه اعلام داد که یکی از اشکران پیوسته در حدود و تغور عالات روز کار برند و نیزه دیگر در دارالملک سکونت کرید و سپاهه تن جاسوس برخاست که در میان سپاه سپر کرد هر حدثی و افع میشد بخفی غرض را می قطنهظین میداشتند اما چون مدقی براین گذشت کار برای این نیزه سپاه که در حدود دلکت بود نیز بعد افتاد و گفتند از هدل قیصر بعد است که ما را پیوسته در جست بدار و گروهی از مارا در خانه اشوده بلکه از این نیزه می جسمی از ایشان بدل خارج کر بخوبیشند و سپاه در دم را چون مکانت مابقی به شود از دولت قطنهظین مایوس سپاه پرورد و بسیار می افتاد که جمهور ایشان خود را اقصی کردند تا ایشان را در دست سپاهیان در دنیا و نهاد باشند استقلال قطنهظین و سلطنت فزوی میگرفت و عاقبت از هرسکن سکوت خود شریعت صیغه علیه اسلام پیش کرد خانکه در جای خود که کور خواهش طنور جرجیس علیه اسلام پیش کرد و هنرمند و چهارده سال بعد از سپو طاً و م حلیه السلام هم بود ۱۹۴۵

هر چیز علیه اسلام از جمله پیش از نزد کوادر است که مردم را شریعت علیه اسلام دعوت می فرمود و لطفه جرجیس هرب کنیکار است و کنیکار فتح کاف و رایی مهله مکور و تختانی ساکن و کاف مضمون و رایی معلم ساکن باشد و اور امردم از من که گردا ساده بیکار کوئند و لطفه لوساده بیکار معنی پدایش کشند است و کنیکار پیش از ایشان باشد و آنکه سلطنت و علتنت داشت و او برادر خسرو است که پادشاهی ایشان نمین بااد بود لپس جرجیس علیه اسلام با طردیت بن خسرو که هرسه او را طرد نماد کوئند پسر عزم بود و ماقصده طیر ماها را در دهیان داشستان قیاصره مرقوم داشتیم و در آنیقت طیر ماها را جا به فقهیں پادشاه ارشان بود و حملت ارشستان را در آن ایام از عرض و طول سعید و سقا و دسر نزدیک مسافت همینها و نهاد آنرا دوست کرد و ارشستان بزرگ دارفستان کو چکت میباشد از ارضیه که از و زمین که از جنیب بکوه که کسی عقی شود و ارزن در دم و فارس و نواحی وان و قاده که از اردو از ارشستان بزرگ است و ارشستان کو چکت در این زمان چنان کوئی شیخه فرت در دو گرد ارس

حیله ددم از کتاب وی مانع اشغال

۵۳ دارین ملکت باشد که کو کامی زمیان را بخی آن گذشت که جودی داشد موصول نیزه این فست باشد
و از اینجاست که پیش از موصلین دعوت بوجیس علیه اسلام و حضرت اورتاپادشاه موصول است که نهاده موصول
تحت قوان طیرماط بود که کنون پرسه ای استان تجویم بعد از خسروانگ ماقبل سلطنت ای اشنان بوزیر و دوچن
او از جهان نیزه غفت برست فرزندش جرجیس علیه اسلام چارده ساله بود و مادر کان لرستان که صد جرجیس نیز
در کن کوکی است و نتواند کارملکت نیگام کرد و به کل متفق شده طیرماط ای خسرو در ای ایان تخت سلطنت
جاتی و از آن دادا ای ایسپس چپسین طغیان و خراب و ذهاب و ایاب چنانکه نه کورد شد و پادشاهی ای ایستا
استقلال یافت و او مردی چنان بقوت بود که دم دبرکار و میشیں گذاشت هفت کام تعقایی ای ایاخت و
کوش ایست پرستیدن بود و بقی داشت ای ای بکر ای ایان نزد کنترک ای ایانک عیا میدند و ده سلطنت عزم خیر
قدور را تضمیم و او که فخر صحب میخود لاجرم خواست ای ایانک تقری کند و از آن سمعت تعلمه غفرانی و پیش
نیاه است و با جواہر شاداب مرصع فرمود تا ای ایان هستم چاکل کند و کام خوشیں باید و هی خواست ای ای
که باز په و باور عازم است مردم بزرگیه بود این چاکل ای ایکردن ای ایان در آویز و بلاد زمانی حضرت گفشد امر و
در تمامت ملکت کسی از پیغم فوجیس اعلم و اتفق نبود سزا وار نیست که این کار بد و حوال است رو داما
جرجیس ای ایهاست رسید و تیزه بر شریعت صیی علیه اسلام رفت و روز کار خوشیں ایمه بر غلت و عبادت
میکند ایست و چون شانزده ساله شد بر تبت نیوت ای ایها یافت و مردم ای ایان میشیں صیی دعوت
میفرمود در این وقت که طیرماط او را حاضر ساخت و حکم داد که ای ایچاکل ای ایکردن بیت در آویز و جرجیس تیزه
را ز خوشیں ای ایچنی بدارد ناچار نهفته خاطر را کشوف داشت و گفت ای طیرماط ای خدا ای جهان ای زدم کی ای
تو را جهان داد و در دزی نخاد او زنده بدارد و بسیار ای ایان ای ایتم که دستکار تو ای ایچی بخوبی که هیچ نمود و
آن دلایلی نتوانند کرد این بنازرا در حسم شکن و با خدا ای کرد کار باز کرد تا در هر دو جهان دستکار باشی بزیکا
لیه و ایان چون سخنان جرجیس را بثییدند تخت برآ شفند در دزی با طیرماط گرفته شد ایکر راست خوانی خسر
که پر قبود ایانک بکشت و دولت او را بر ای ایاخته خود پادشاه شد ای ایان دشی ای ایان دشی
نگرانیکت سپر ایانک از بد خفرا ای دین و دولت بر خدا ای خواهد رسما و زاده تو را بگرداند و جهان و
جهان تو را بگیرد طیرماط ای ایختن ای ایان و حشم شد و ای ای خسپیده دو سیلی پرست خوشیں بر جرجیس
و ای ای خنستین رحمتی بود که به ایان حضرت رسانید در دزی بکر ای ایمه خاطر طیرماط فروتنی حب و مارخ دلکش
کرد سیا و ای ای جرجیس مردم را دعوت کرد که دی ای باد و هدای ای ایان شوند روزی بیمن شورند پیس
طلب جرجیس فرستاده او را بیا در ده پیکاره حضور بازداشت و گفت ای جرجیس خاپان دانست ایم
که ایانک پدر مرد ایست آورده ایانک خون ای ایز تو باز جویم جرجیس ای ای چدا فارس نمود در دشمن شست
که پر ای ای قتل نبوده چون طیرماط بیان تخت نتوانست ای ای ایکرندی رساند گفت جرجیس ای ایز دین ای ایاد و بعد
خوشیں باگرده خدا ای پرست شده بیم کنون یا سجده هستم ای ایکار ایکن یا تو را بخرس بیانک ده ماران خنجر جرجیس
گفت خنجر کز جادی چند را بر خدا دند جهان خستیار خواهم گرد و ای ایین خوشیں خخا هم کشت و چند که کوئم

و قایع بعد از سبیل طا و معلم علیه السلام ناجیت

میشد کان کر بخیت خدا ایرانی حق خواهی خواهد صفت دید قدر که در آنچه با خبر داشت برداشته شد که اگر این
خرصی پس از خودی در این شخصیت کند فیضی روزی برخیار که مردم ایران از این طبقه و اتفاقی است اور خود تاریخ
پالا کمیزه چنانکه دین و دولت را برآورد از آن خواهی خواسته باشد بازه زدن گرفت و حکم داده باشی
از درختی بیان و چشمید و تمامیت کوشش بخوبی کشیده باشی این خبر اشیدند و فرو ریخته و خیان داشتند
که جرجیس علیه السلام را اقتل آور دند اما خدا ای او را بسی داد و در خوده پیکر تندیست در آنچه علیرا طلاق خانه داشتند
و اوران شیرینیت عیی خواندن گرفت پادشاه ارمنستان در محکم رفت و گرداده اوران در خاک داده
دو لشتن و برشم بیخیز و دلخیز مودتا مرا اورا در میان چرخی نهاده بسی بر تائید تا استخوان پایه او تبران
نمفرش رو آن شد پس اور آخوار کذا شسته بگذشتند و دزدیکر هنوز آفتاب از آفتاب بر تائید که جرجیس
در سرای طیر تا طایا فشند که بیانکه بلند مردم را آنچه ای دعوت فرماید پادشاه را غصب افزون کشته و بخیز
سره بخفر ترا با حرها ای آهن از چند جایی بشکافشند چنانکه از استخوان بر گذشت و چه میرا به نیکت این شسته
کرده برسیش فرد کشیدند و از کلوکا کا هش تنک ببسیار و برشد دزدیکر صبحا هبختش باز در پیکاره طیر تا
حاضر شد و گفت ای پادشاه از خدا ای تبرس راه خدا ای سپش کیر طیر تا طار دل نم بخشت و حجم داده بخیز
سبط بر دهقان افزو کو قشید و خشت بخیز بر سر دوزانوی مبارکش نیکت بر سبیله و در زندانخانه برد و با چیزی خیز
دست و پا شیش را با هم دو خشید و ستو نیز اکه پیت مرد محل نتوانست که در پیشترش نهادند و خارها ای خیز
از آهن کرده در ساعت زمان بخشنید و جبلی طیه بدان حضرت استوار کرده سر آن رشتمار مردم
تو آنکه فته تن مبارکش را بدان خارها بخشیدند و چون چنان داشتند که هلاک شده ذرزند از این سبیله و فیله
بستوز آفتاب نیکت بر تائید بود که جرجیس در سرای طیر تا طایا بسیار و بخیز و بانکت برداشت که خدا ایرا
پیش کنید و بدر کاد او ای ایت چو یید طیر تا طاز دید ارار او چون آتش تافه شد و بخیز مودتا آنکه را فشند
راه پی و منخر اور ای با اشیاء را خواه و خاره و عطن ای ایشند کردند و خیابش را از یکجا ای بیا و بخیزد و دزدیکر
ماز جرجیس از در درآمد و نام خدا و نام خدا ای را خواندن گرفت و پیکر باره طیر تا طایا شفت خاطر کشت و نغمه داد
ما آنکه را سستان بخکندند و سرب بگداخت و در تاف و سیفه ای او بخیزت چندانکه در زیر سرب که اختر پیش
کشت و اورا بد نیز کو ز کذا شته از پی کار خویش شدند و دزدیکر چون دارای اماره طیر تا طار دو بخیزند
خشت کس جرجیس بود که سرای در رفت و لب بد عوت حق بگشود و داین گزت طیر تا طایا بخیز مودتا پیکر
بگداختند و در کلویی مبارکش بخیزند آنکه ما آنکه را از دو پایی بیا و بخیزند و با رامکه خویش شسته
هم روز دیگر در آنچه علیرا طیر تا طایا داده دزبان تباود سیب و تنبیه او برگشود و طیر تا طایا پیش
و فرمود تا جرجیس علیه السلام را با یکدست بیا و بخیزند و دو تن ایتیاده با کرز بایی آهن که خارها ای خلند
بر آن لفظ بود و بدهن مبارکش همی ز دند و از پی آن دست دپایی ای او را بایخها ای آهن بزین
بخونشند و با کاز کوشت از دش سی باید کردند و اورا مرده پنهان شند و هم روز دیگر جرجیس بخیزند و داعنی آن
لغت کرد و خدا ایرا سستان لفظ طیر تا طایا حکم داد دست دپایی ای او را پیشند و خارها ای آهن و دیگر ای خیز

حہندو یونیورسٹی کا اول نامیع التواریخ

بیزه می گشته و گردند و بذش را بر سر آن آلات قاطعه سی گرفته تا چنان و این شد پرده است و
روزه چه پس را محال نخستی باشد و این نوبت جنابش را پر شست تا چنان باید نه و دو نان خود را در چشم خود
فرمودند و با سرمه مغزه ادران را شستند که گذشته هم روزه چه پس مخلص طیر کار در آمد و او را مسخن این کم داشت
در این دو نوبت بفرموده ای اخیرت را پیشید و بذش را از جامه بر پنهان کرد و همچنان چوب بزند که تا
کوشش از بذش فرود گشت و او را مسخن کرد که افت از پی کار خود بر فشد و دند و یکر بادا و این چرسی داشت
حاضر شد و گفت ای پادشاه حب را ز خدا می تبرس و چندین قطع رحم مکن و همان خدمای که مرچین از
گزند تو باز رهاند اینان آورده اگر نه چون کار ظلم و جور تو بگمال رسید زوال پژوه طیر کار را همچنان
لشند و آنچنان کافر چند بود پس روی بازد کان دنکار کرد و گفت اینی در جاده وسته ما را بینیت د
پیچ عذاب و عحاب و فع کرد نتوانسته بگرد بخت آنست که او را آورده از شهر فرزندانی بخسیر داشتند
اینها و بیشتر این دعوه چهاردهم بود که بد اخیرت را پیشید با چکو بفرموده چه پس را از شهر آزادان
پیشوند از نزد دو هر یک هر شنکلی پیچ گلبه بچاهی بود پس عقیق که آنرا در این میدند جنابش را در آن
چاه آنکه نه و چندانکه در کرده مکن بود و بسته کرد و در آن چاه فرود بخیشند و منشی کردن بر سر اینجا
اسه تو ارخخواه شهر باز آمد چه چیزی علیه السلام چهارده سال در آنچه همانند و بیکت پر زنی که درست
علیه السلام بود هر شب جانکار بر سر اینچاه شد و گردد نانی از شکاف آنکه از شنکت بچاه می خورد
دان اخیرت نازرا با آن چانوزان که در چاه بود نشست کرد و بخورد چون متوجه باین گذشت و طیر باد طی پی
و پیار نکرده چنان داشت که نبود شده است و از جانب او غاطر اسوده گرد و چنان افتاد که روزی
از هر چهار گردن از شخص را بر دان پرون شد از شنکت بیانی بود که چهل و خسته عیسوی
آنچه احکما ف داشت از قضای طیر بادان گلینی آمد و آن خسرو نازرا بدید از میانه و ختری که هر بسیار
نام داشت و او را سیا ای چون شش افعی و چهارده حی بود دل طیر باد طیر باغی بفریفت و پادشاه امنست که
شیفتی دشده خواست او را بشیر طازنی سپرای خوپیش آرد چندانکه مزد مال و جوا هر از هجر کا پن او را شد
سودی بخشدید و قبول زناشویی او نظر مود و چون شب طارم داروار یا که مرشد او بود خیر را برداشت
لکو هستیان ایدان فوار گرد صبح کار طیر باد طیکش مطلب ایشان فرستاده هر دو تن را کرفته شهر آورند خبر
گرفتاری ایشان بخار تانیا رسید که بزرگ و عشیوانی انجاعت بود پس دنکت برخاسته باشی و هفت قن خیر
و یکراز هر شفاقت شیرآمد و در حضرت پادشاه شده اغاز ضراعت نمود طیر باد طارکوی ارشنگ داشت
بود که کاد کاه با آن محبت نیکردن کوی را از درخشش بسوی کار تانیا آنکه درست بر سینه دی آمده چنان
جدا از آنکه در عی باردار یا کرد و گفت هر بسیار را از بجهر نکاح من راضی کن و اگر نه تو را پیشکوئه خواهم
کشت اگر داریار وسی با هر بسیار کرد و بربان بزدن که هم او را هست این کو میند گفت همان دنک
خود را چهاری و نیانگنی دسرجین کافر در آری از عازمان حضرت طیر باد طیکش بدان زبان دانم بود که
سخن بینند و صورت حال را بعرض پادشاه در سانید طیر باد طیکش شده هر مود تازه این ار وا ریار

وَقَاعِدٍ بَعْدَ أَرْبَعْ سُوْطَرٍ أَوْ مِنْ عَدِيْرٍ إِلَّا مَمْنَاهُجَتْ

ازین مرکزند تا ازان رخت برداشته باشند و خوش دعوت کرده خنده ایک ستمان نموده اند ۳۵

ازین برگزندگان رحیم ببرد و لارپی آن هر شب سیما را بسیج حویل دعوت کرد و خدالله مسماں موسویه
نشد از هجرت هم وادن او همچنان اندھرا را نگشته و با اینجهه هر شب سیما رضوانه داد و طیرانه از خانیت خشم اور تیر
معرض نداشت و دلایل درآورده آن پیروزی که هر شب نام از بحر هجرت همیشگی مپردازین داشت و هشت فردا شکار

شده اند و آن جواخته را بسیار خوب بود که جریمه زحمت زندان میداشت به
چون شب دیگر پر زدن زان از بھر جرسیں برداخته کفت چون مشدک شب دوش هر افزایش
کرد و سرزان رفاقت آن را درست خواست و ظلم طریق تا هارا باز کفت خود را بخواست نماه طرف تا طرف

بردی پر بران خسنه سل اند حرون و دهست خویش دشم طیر با طارا باز هفت چون خن بخام خیر باور
جز پس علیه السلام گفت سنتور آن کراز زنده است و در حال همین گفتار طیر با طار در سرای خویش
از حیبت اصلی گشت و پیورت کرازی برآمد و آن ناج که پسر داشت نهنجان بر سر او بیاند تا در میان

سرچشمه دارند و نهاده هایی را که در پی این تغییرات از خود برپا نموده اند، می بینند. این تغییرات از جمله اینهاست که این سرچشمه هایی که در پی از این تغییرات ایجاد شده اند، می توانند این اتفاقات را در خود بازگردانند و این اتفاقات را در خود بازگردانند.

لایحه پدر نیکت سخنوار چاہ تا خت صورت حال را بازگفت و مردم از زندگ پودن بجز پس نالنون میشجب
کردند و آن سنت کرمان از سرچاپ دور گرده خواستند جنبش را برآورند بجز پس نو کند یاد کرو که تا این
جا نوران که از بجهر کرند من بچاپ در اتفکت دهای برینیا درند من پردون نخوا هم شد پس بخت دلوی شد

فرستاده انجانورا نزابرا وردند از پس آن جرسیں را آمد و طیرنما ط در قدم او لطفنا د و چهره بر خاک نموده
آیه از حشیم بـاپلود پس جرجصیں در حق او دعا می خیر فرمودند که دیگر باره بصورت آدمیان برآمد خواهند
بکشند که شر او آنچنان رعیت نداشتند تا اینکه غم نشسته بافت، با کجا و رانو سقت ط نماید

پیش از آن و اینچنان بصورت لاران بناهندگان حمل تحریم یافت باعجله درایو مت طیر ماند
بوجسمیں اسلام کر گفت دنماست بیت پرستان شریعت عصیوی درآمدند و طیر ماند در خدمت جرس
از آن سفر کرد و شهر قصر شام درآمدند قیون طیا کر کمی از حلطا عی بزرگ شریعت عصیوی بود در آن
وقت زمانی که شاهزادگان از این شریعت عصیوی مطلع شدند از این شریعت عصیوی

بلده بخیرت حبیس شافت و گفت خلیفی حضرت عیسیٰ علیہ السلام خاص از بخیرت دپاره گشت بن
محمد علیہ السلام را که در مسیان صفحه از نقره خام هناده و آنرا بشکل و سنتی کرده بودند بخیریں پسر
و گفت و استثنی اینها عذر تو راسرا و ارشت آنکاه حرص و طرتا طا از قصه به مراجعت کرده شد

دوس و دا سخن یکلایع بزرگ نور را سردار ارسیب شاهه چهارمین و پنجمین طاوارت پیغمبریه مرا بخشید مرده بدر
ایران آمدند و صورت اشان را در سه شششاد و نیم که در آنجا بود که صورت طلبی
در آنها تجاوی کرد و بودند و چند تن جی آنرا صیانت نمیبودند و پس چون خراشی فی پذیرفت چهارمین بازن نقو
که شش شصت که از آنها بودند و چند تن از آنها که از آنها بودند و چند تن از آنها که از آنها بودند

که کوشت بیکی در آندر ون داشت بدان تجاه در آمد و نماز بگزارش تا آن جهتیان بگردید و تبا فرود بیکت رپس حکم داد که در جایی آن شکده، مکلاعی جهتیان گشوده نویت آن بگذرانند و شب ساحران بت پرست و جهتیان خراب گردند شب چهارم هر چیزی غاز بگذشت و گفت پرست

و سب ساحران بست پرست و بسیان حراب لردند سب چهارم چهارم چهارم هزار زبان است و سپهاد

گاف
لیکبند
نیون
میکبند
دندان
تندان
دندان
لیکبند
لیکبند
لیکبند

حسبله دو م از کتاب بول ناسخ التواریخ

عده ۲ آنها سزاوار نمیست که عبادتگاهه نور اسما حران و جستیان خراب کشند که اگر فرود پردازی کرد که پدر اینها نباشد

و درین آن نور باگردی استاده دیده و آنحضرت حکم داد که فرد اگر میباشد باشد از این نور بیان گفته پس جرس پا

شاد شده باشد و بد انصورت که دیده بود جستیان گلپیا کرد و آن گونه خاج هم پلو داشت از آن روی

آزار اوچ گلپیا که خد و خسته از پیرا زی نام داشت و طبر ناط در آن بنای از این خواهر سنت را پس بگشته

و هرزو و دسیم که اند و خند بود در آن جستیان بخار بردو تا گذون اوچ گلپیا در حوالی ایوان باقی است بجز

از پس اینو قابع جرجس طبر ناط را برداشت شرط عظیمی سفر کرد و چون انجیر بقطنه نمیگشته میگشته

شد و خود عزم استقبال ایشان کرد پس شیخ نظر اسیان را که خلیفه بزرگ عصیوی بود برداشتند پیوه ایشان

کرد و شیخ نظر اسیان جرس پیش بوسید و طبر ناط را عظمت نمایم شد و ایشان را با علت تمام شد

در آورده و گلپاره از چوب خاج عصیوی بحر جرجس پسر دند و آن هشتم که عصیوی را بردار کرد و نه خلامی از همود

که بچشم کورد و در آنسته بزرگ شد و بپلوی آنحضرت فروبرد و از جای زخم آن نیزه قدره خود

بر جرس ناگرانی اغلام بگلپید و در حال رسشن شد و اغلام ایان آورد با چکله پاها می آن تزیره را بیرون

بی داشتند در آنوقت آن تزیره را بخیرت جرجس پسر دند و مقتل یعقوب بن یوسف بخار را که اوراده

رجام استیان شهید کردند چنانکه ازین پس نگور شد بهم بحر جرجس قویض نمودند که اوراده قدس شریف

مقامی شایسته و از بصر او قندیل کرد و بر تراز بایزه هلت عصیوی او بخشد تا با قندیل جرجس دانده شد و

از پس اینو قابع جرجس طبر ناط را برداشت سوی بیهودان سفر کرد و در ایوان طبر ناط را عسل تقدید داد و گوش

او تزیر بجان خود آمد و در آنجهد سلاکت کوش اد چون کرازان پوشا مردم از آن بجزء شکستی کیزند و بشریت عصیوی

شوند و این زمان نام پادشاه ارغستان طبر ناط بشد که بعنی صاحب دیوان است و ازین پس اوراده

ضرر ناط میگفتند که بعنی کج دیوان است مع القصه جرجس در مملکت ارغستان مردم را آسمی بحق خواهد

و دین عصیوی را راج همی داد و هر کس بجزء از او طلب داشت و فاعل نمود چنانکه روزی در مجلس طبر ناط

یکی از ستر شبان حضرت عرف کرد که ای جرجس ما درین بمن بر جهار کرسی شسته ایم و خوانی در پیش نهاده

اچخو برگیت از چوب درختی باشند از خدای خوشی بخواهند و از هر گیت این چو بهار را از اصل خوشی خضار است

میگشند و برگ و فرشتگیشین بود و هنما چنانکه شسته ایم دست برده از میوه های کونا کون بچیریم و بخریم جرجس

پذیرفت و نام خدای بیزبان را ندانند چنان شد و این میخواه که و هی خلیم باوی ایان آورده دیگر اگر

پسره زنیر کادویی بود که با شیر آن معاشر شد و یکرد از خدای آن کا و بختیار و برد و سکان اینو شد

جد آنرا بر درینه و پاک بخوردند و بعد از دنی بخیرت جرجس آمد و صورت حال را بازگفت آنحضرت

عطا می خویشند و بوداد و گفت این چوب را بگیر و فرو کا و شده بر اوزن تازنده شود آنرا نکفت کاره

سکان پاک بخوردند بر جای نداند و است تا من این حصار را بر اوزن جرجس فرموده بثبات و اگر بهم از این

آن چیزی باقی است زنیر بک من در آنرا بر فرت و بگشان انکا و را بیافت و بیاورد پس جرجس حصاری

خود را بر اوزن تا کادی کشت و بدان زن سپرد و او با خود بردو بمهه روزه شیراز وی همی دو مشید و سی نوشید

و قایع بعد از سبوداً و معلیه اسلام تا بجزت

دیگر آنکه جمی یار و گفتند که اگر خواهی باشد ۱۴ پیان آوریم جمی از مردم کان این کوستا زاد برانگیز تا بروت ۳۵۵

تو کو این دهند اخیرت دعا کرد تا هفده تن از آن کوستا زان گفتن آنچه شدند که نتن مرد پنج تن زن سنه

کو و که جو زند و برصدق مصال جرس کو ای دادند و جمی کشیده بیان آورند و پس کو زند روز کاربرد تا آمد

سال زند کانی کرد اینکاه و داع جهان گفتند چنان چهار و دانی شد و اخیرت را و پس بود یعنی از استاکس نام

داشت که جرجس علیه اسلام در حیات خویش او را غلیقی داد و خود در کوشش خاری غلت کرد و از استاک

هزند پس بود و پس بود یکرو جرسیں و مطائش نام داشت و او را نیز و پس بود که یکی را و سکان میگشید و آن دیگر از دیگر

پیمانه سپسند از استاکس در زمان غلیقی خود کرد کیکر پر امجلکت افغانان فرستاد تا ایشان را بدین عیشی دعوت

کند و رسماً پنجه که کرفت و شکور دن حسیوانی و دمت پنجه که که از نایخ خاطر جرجس پس بود مردم بیان موز و آن

افغانستان سخن گردید که ای را و قمی نهسا دند و موسی سرا و را بر دم استری خود را در بیان را اگر داشت

نماید خاره و خارش شیعه نه داشت بلکه ساخت همان خوجه جرسیں خپدن دیگر یکریانم بوده باشد

گزید کیکر قلم طور کش که معنی کیکر صاحب میخرد است دا و قبل از جرجس بیان از زن روم و تر بظان و پنیا

آمده در شهر اسکندریه غسل تقید یافت و در ایام دین عیشی علیه اسلام یکی کرد و چنان بزرگ شد که مردم

ارمن اور اور دین خود برادر موسی علیه اسلام گذازند و دیگر یکی کیم الی بود که هرس در جمهور قسطنطینیه خود

یافت و در شهر اسکندریه و مصر و پیت المقدس تحصیل علوم کرد و مستقط اراس او را ارضی تر بظان در شهر

قیصریه بود و شعست سال زند کانی یافت و برخلاف ملت اور بیان ریشن کرد چنان که مذکور خواهد شد و پیش

وقت در زاده چخول و نجح خویت روز کاربرد و از مولفات دی پنجه بجا کی باند خراشیان تیز گردید

بوده است و از این چخاست که مردم ارمن گردیدند ای زمان دعوت جرجس را نیکت ندانند و گردیدند یعنی چنان

پندارند که اخیرت نزدیکت نزدیک نهادن خانم ای انسپیا طنور داشته و این بر خلاست علی نیشا واله و علیه آصله و داد

قسطنطینیه و تزویج او دین عیشی را چهار و نهصد و پانزده سال بعد از سبوداً و معلیه اسلام بود ۱۹۵

آن سنه کام که قسطنطین باشکر خویش از بحر خوبی مشتیت کوچ میداد و سپاه او چهار برادر یکی قسطنطین

چنان که مرقوم داشتیم قسطنطین سخته سنه ایکه بود و هم داشت که مغدور و شمش کرد و پس در خاطر او و دیگر من

پش قفسه چشم پیش خدمای عصیان خواهم کرد و شریعت عیشی خواهی سر کفت و این در چاشکایی

بود که سپس رؤی سپاه در اراضی ایالات می مسافت میگردنا کاه سر برداشت و در بیان ہوا نیکت خواهی

خواج دید که خلی از ایشان بر آن نوشتند بود که ای قسطنطین ظهر با تو خواهد بود قسطنطین ایشورت آنها

لشکر ایان بخود و دولت ایشان را تویی ساخت و در اندیشه بود که ایشورت از کیاست آتش در آمد و نیکا

خواب فوار سید بجهت تو در خواب دید که عیشی علیه اسلام با همان خاج آشکار شده و فرمود اگر خواهی

بر خصم نصرت جوئی این علامت را بر علم خود نصب کن با ماد قسطنطین از جانه برآمد و تباش آن خاج را

از زر ناپ بساخت و تاجی مرصع بخواهی بسرا ہوا بر سر آن ایستوار کرد و نام عیشی علیه اسلام را در

بیان آن خاج مرقوم فرمود و صورت خود و فرزندش قسطنطین را که نامه پرداشت در زیر نخاج مرقوم

جبله دوم از کتاب اول ناسخ آنوار نوح

۶۵۳ فرمودند آن بسبقه را تبارزوم کذاشت و پنجاه تن مرد لیراز میان شکر باش طلب کردند ^{لیسته}
 همین درنهانی عیوی بودند و این علم را بستان سپرد که هرگز نتوانست بدارد و اگر یعنی شنیده خود
 دیگری برآورده آنکاه از بجهر جنگت که راست و خشم را معمور ساخت و دل بر شریعت عیی طبیعت اسلام
 نخاد و سبب تضررهای این بود چنانچه یعنی از مورخین یوئوپ که از شهر خواره است و نامش آورت
 باشد هر قوم داشته که خود فلسطین این قصه را زید من کفت و من تو شتم با بجهر در این وقت فلسطین
 دین خوش را اشکار ساخت و هر که بر شریعت عیی طبیعت اسلام رفت او را مورد احتراف و ادب
 خسروانی نمود و هر چال که قیاصره از خلفای عیوی اخذ کرد و بودند مسترد ساخت و حکم داد و اینها همان
 دربستند و فرمودند مردم به عیوی شوند و کس کوشش ننمای و سناوه شمر نگفند و خلفای عیوی را
 که اخراج بلد کرد و بودند یکای خوش نشانده کشیده اندک هنلت بادوزرد مال فراوان بر کلیساها نمودند
 بداشت از بزرگان حضرت او اول کس که شریعت عیی گرفت این عیویوس بود فلسطین بدان چنان شاد
 شد که از فتح کشوری مسرور گشت و از فلسطین بدن که شرح شب و حبس باز نموده شد نیز عیوی بود و چو
 فلسطین سلطنت بافت او را در سرای خوش باغی با غواص کرد و اجازت داد که چندانکه نزد مال خلا
 از خزانه پادشاه بگیرد و سفر پت المقدس کرد و در راه عیی بگارد بر دیپس هان گنجی افزون از خصله
 حساب برداشتند از بجهر چو کرون سفر پت المقدس کرد و در این وقت هشتاد سال داشت و چون پیش
 المقدس آمد خواست آن خاجی که عیی طبیعت اسلام را بدان بردار کردند بدست کند چندانکه از بیو دارند
 راه شنودند و بسیار چوب نزد دوی آوردند و گفتند این همان خاج است و برخطا بود و چون هان ناکشند
 خواست در آن شهر بینیان چند کلیسا کند نخستین بر سر آن پشت آمد که در آنچه عیی طبیعت اسلام را بردار کرد
 بودند و در آنچه تجاه نبایم خدا می عشق بر پا پویانه می خواستند را و پیان کردند و زمین آنرا بهی شکاف
 صیدا از ندتا بسیار کلیسا کند از ندنا کاه سه چوب خاج بدست آمد که دواز بجهر آن دندان بوده است
 و یکی از بجهر عیی طبیعت اسلام و چون معلوم نبود که کدامیک خاج عیی است چاقبت از دانشوران پت
 المقدس پیش کردند که چگونه خاج عیی را باز نشانند سپم بستان گفشد با پاران توان استخان کردند آنینه شفا
 دهنده کدام است پس مرليسان فراموشند و از آن دو خاج کرامتی نیافتند و چون بچارهی با خاج عیی
 نقره بحسبت در حال شفا یافت و چون گور بردیده بالید روشن شد پس هنین بکاره از آن خاج را اقطع کرد
 از بجهر فرزندش فلسطین دیر ساخت و آنچه بماند در صندوق قی از سیم ناب بعده بدست نیزه عصو
 که در پت المقدس بود سپرده آنکاه رسکلیسا بینیان کرد یکی از بناهای سلو دار در آن پشت که عیی را بردار کرد
 بودند بناخ دو نیک ساخت و چون از کلیسا می سلو دار بپرداخت در پت لحر که محل ولا دست
 عیی طبیعت اسلام بود هر سه کلیسا تی بینیان کرد و بپایان اورد و کلیسا می سیم را در آنکاه که بجایت عیوی
 جسد عیی طبیعت اسلام را بخاک سپرده بودند بنیاد کردند بنام فلسطین دنام کلیسا را نیز فلسطینیه نخاد
 و آن صندوق سیم که چوب خاج در آن بود در این کلیسا موقوف بذاشت وزر و سیم فراوان دواین بناها

دفاتر بجز ای سبو ط آدم ع تا بخت

حـدـهـ دـوـمـ مـذـكـرـ بـ وـلـ نـاسـخـ التـواـريـخـ

۲۵۶ نشسته باشد و این را در زمان خود فلسطین تراخواه طلب و شتر بیار علیست هناده شریعت عصیوی از دنیا می خورد
و خانه بدو بخشید که تهران نام داشت و تراویکت تهران گلیسا تی ساخت و نام آنرا نیز قسطنطینیه هناده که اسندور داد
روز باقی است و آن گلیسا را به حکم طبیعتسلام وقف نمود و در سراسی خود سیر جانی غازی ساخت و در
دین عصی ایشج شد و از پیش تاج خود مسلک خاج هناده و از پس افقيا صرد و افقها که دند و بعد از وفات مقتولین
تمامی در اداره استه فاجی بستش هناده و سپس ازان رسماً بود که بعد از مرگ قیاصره تمام ایشانو اگر که شیری
چشش هناده باشد بگذران پاپ و در جهاد قسطنطینیه نزدیک شد و بخت تمام حاصل گردیده است پایی ملیسا و سه
سال بود من و سیسم سیلوستر را پاپ شد و این در زمان قسطنطینیه بود و هشت و یکسال پایی گردیسی و چهار
مرگ پاپ شد و گیمال پاپ بود منی و پیغمبر را ایشان پاپ شد و شانزده سال پایی داشت سی و سیم
نیز پاپ شد و هماده سال پایی داشت و اورا عصیویان از جهاد و لیافی شمارند و بدین منصب
سردار نشید ایشان سی و هفتم دنیا پاپ شد و بیجهده سال پایی پا داشت سی و هشتم سیم سیم پاپ شد
در هشت سال پایی داشت سی و هشم ایشان اول پاپ شد و چهار سال پاپ بود و هشتم ایشانه پاپ شد
و پانزده سال پایی داشت چهل و یکم و نهم پاپ شد و گیمال پایی داشت چهل و دویم یعنی سی و هفتم ایشانه
شده و چهار سال پایی داشت چهل و سیم ایشان پاپ شد و ده سال پاپ بود چهل و چهار سال سیم ایشانه
شده و هشت سال پایی داشت چهل و پنجمم و نون مرگ پاپ شد و شش سال پایی داشت چهل و ششم ایشانه
و هشت و دو سال پایی داشت چهل و هفتم ایشان پاپ شد و پانزده سال پایی داشت چهل و هشتم ایشانه
شصت و دو سال پایی داشت چهل و هشم یعنی سیم ایشانه پاپ شد و چهار سال پایی داشت پنجاه و هشتم سیم و دوم پاپ شد
که پنجمین پاپ بود. پاپ شد و نه سال پاپ بود چهل و هشم یعنی سیم مرگ پاپ شد
دو سال پاپ بود عصیویان کوئینه او نیز رفت و لاست در نیافت و برخطا بود پنجاه و یکم سالی شاهزاده پاپ شد
دستانزده سال پایی داشت پنجاه و دوم هر سی و سه سال پاپ شد و نه سال پاپ بود پنجاه و هشتم مرگ زان پاپ شد
و س سال پایی داشت پنجاه و چهار سال سیم پاپ شد و سه سال پاپ بود اور نیز از اول لیافشارند پنجاه
پنجم یعنی سیم دو سال پاپ شد و سه سال پاپ بود وی نیز از اول لیافشارند پنجاه و هشتم زان دوم پاپ شد و
نیز کوئینه زن بود و بر حلیت پنجاه و هشت مردان درآمده و سه سال پایی گرد و پنجاه و هفتم ایشانه اول پاپ شد
شده و یکسال پایی گرد و پنجاه و هشتم سیلوز پاپ شد و گیمال پاپ بود و این نیز رفت و لاست در نیافت پنجاه
نهم و پنجمیل پاپ شد هم او بیجهده سال پرخطا پاپ بود شصتم سیلوز اول پاپ شد و چهار سال پایی
بود هشتم او از اول لیافشارند شصت و یکم زان سیم پاپ شد و چهارده سال پاپ بود و رفت و لاست
شصت و دویم شوائی پاپ شد و پانزده سال پاپ بود و از اول لیافشارند غنیمه شصت و سیم پاپ دوم
پاپ شد و دوازده سال پرخطا پاپ بود و در چهل و لاست داشت شصت و چهار سال فرقوار مرگ پاپ شد
شده و چهار سال پاپ بود شصت و پنجم صابی چن دو سال پاپ بود و لاست داشت شصت و سیم
بنیاس سیم پاپ شد و یکسال پایی گرد از اول نیز از اول لیافشارند شصت و هشتم بنیاس چهار سال پاپ شد
هشت سال پایی آنکه از دل است بحیره برداپی گرد شصت و هشتم دو سال پاپ شد و س سال پاپ بود

که در اینجا مذکور شده است، می‌تواند از این دو دلایل باشد: اول، که این دو نظریه را می‌توان در میان افرادی که می‌توانند از آنها برای خود استفاده کنند، معرفی کرد؛ دوم، که این دو نظریه را می‌توان در میان افرادی که می‌توانند از آنها برای خود استفاده کنند، معرفی کرد.

دیکھ دیکھ اور سوچو تو آدم علیہ السلام کا سخت

شصت و همینجا سیمینا پیش بود و در قوت داشت تا اشتباهها را مینادیوس او ۴۵۹

پاپ شد و هم‌های از او بیانجود نچیباں پاپی کرد از پس دیورین پاپ شد و نیر غشت دلایت نداشت
و خنکاد و سرمه و قارس و مونکه و حف و خاتم الائمه علیه السلام و نیزه است

لیافت داشتند و این پنجه را که بعد از پنجه آخر زمان مصلی آنسته خواهد داشت و آنکه طغور یا لیافت اندور را با نخود مرقوم

خواهیم داشت و اقدار ایشان را در پیش بگوک باز خواهیم نمود بجون افسر تعالیٰ که چیزی از اجرت رسول عزیز آن استقلال و مستقلی یا فردی که پادشاه از اخراج و پیش فرماید آنون را از حقش بسراپ

بپرداختیم صورت نجات عیوب بازگشتن قوم داریم حسلوم با دگرچون در دین و شریعت صیوی شکل اقتداری

پایه داشتند و از آنها ششت آرا از سیان برخاست و سخن جلد در مسلسل تاریخ شد آن کار را خاتم کردند.

گند و تیج بسیار بود که همچنان میگفتند از آن باشد که مردم در یکت محل این جن شوند و در کاری فراری اگذارند و دکتر سبله باشد و عمارت از آن باشد که مردم سکانده و مسلسل آن محل را برداشته باشند

کنند و هم مجلس کلیه بود و عمارت از آنست که جمیع عیویه فرمان مسماً شوند و مجلس کنند و هر سخن در آن مجلس

احسیه یار شود کانون باشد با چکمه محکم حسینی بعد از عصی بود که حوازیون احضرت در پشت المهدی هنگام شدن نما فاون هید و یازرا در نماز براندازند و رسم صیوی کذار نمود محلی دویم دویست سال بعد از ولادت

صیغه فرم این سه شد از بجز آنکه قرار دیگر در فرع عیسیٰ کذار مردچ رفع آخرین درستنکام نایابان بود و اگر
بماند اینها از آن حساب میداشتند لسا بود و که این در فردوز استاد از این دو مکار فضای روان خودش را احتمم عیسیٰ بان

فراتر از آن مسیر پیش از دست بسته بود که بهمراه عصی را در راه مرس داشتند که هیچ پیش و دویم آن مطابق باشد

به کوچک افتاب بیچاره که روز نوروز عجیب است هماشرا طبقان شد که هر روز زاده مرس که به لاله از دراج
دیدار گشته خواهد دراد و این ماه مرس دیده شود خواهد دراد آخراً آن دنیا نمود که لاله را پس گشته باز

روز شمارند اگر روز پاتریوت یعنی شبینه باشد آن روز را روز رفخ عیسی بگیرند و اگر یک شبینه بنوید هر یک شبینه که بعد از نایزد و روز که شماره کرد و ملذا او است آن را از اگر رفخ عیسی که نه و از اشخاص است که معرفت

ایشان کا ہی روز رفع صیغہ پس از نوروز جمادی افتاده چ مکن است کہ روز اول ماہ مارس پال و پیغمبر

باشند و روز پا نزد هم بگشته باشد پس رفع عیّنی هست و ز قبیل از نور و ز خواه بود و مکان است که بار و نه
نور و نور مطابق شود و مکان است که هست و هشت روز بعد از نور روز باشد و از آنچه مرقوم داشتیم قایق

توان کرد مجلس سیم در اراضی پونان واقع شد در میان بزرگان سپرین و مردم افریقیه و این مجلس برای زنگنه و فلاندن نزدیکی نداشت.

ارجی بر رفع ظلم و بعدی تهاد نه فحیس چهارم را دو سب خواسته چهارم از زمین له عجلن لر داده دو سب بود و دین محمد حسین در میان مردم افطا کیه د مردی که اشیش پذیر ساسامت بود واقع شد این نسبت از بجز

رفع خلتم بود اما این چهار مجلس اصیوناین در جلسه محکم شماره نشسته چه شرط داشند که مجلس محکم پاپ باید
حکم شود و هر مجلس که لیکن پاپ فراز هم شود و پاپ در آنچه نباشد و اگر نه نایتی از دوی در آنچه حافظ شود و در

حسبله دوم از کتاب اول ناسخ آن توایخ

۲۶۰ مجلس نجوا پهلو و دادنیزیرمان پاپ را آن جلسه شد که چنین احکام مرانده در این شکام که حکومت یافت شده
که هیچ پاپ را مانع نمیگشت که زن کند و خلفاً نیز در معرفه خضرتو انتدوزن گرد و کشش چندانکه در کلیسا باشد زدن تصور نمی
گرفت چه در حکم ذات که ضریح اور کلیسیا باشد اما اگر کشش در ممالکت بجهود افشار و اباشد نکاح گند با بجز در این
دارالملک است فیصله از دادنیه ایکبری به قسطنطیله اهدا داد پاپ بر اقدار را فات و حکم داد که هر وقت پاپ از بجز عقد مجلسی
صیو پا زاخوا پهلا حاضر سازه جمیع پادشاهان صیوی باید در انجام آن فهم کرده و نگران شدند و از بذل مدد و مال مضافات
لخته و در بر شکر مجلس از امت شود از ادی بایش در احکامی که از مجلسیں بجای آید از توره و اینچل خارج نباشد که
وقتی که حکمی فوق طاقت مردم بود چنانکه در اراضی سرمهیون غلبه شد بر مردم صعب بود جایز شمردن از اینکه
پیش از این زمانی ای اب سلحشور نیز القصه بحکمی آنکه و دانشوران ملت صیونی ای زمان از این مهد و مجلس شماره کرد
وزیر امیر براین را در جمیع مجالس ندانند و قمع نگذارند اما مجلس اول اثیوپی کو پنجه این مجلس را در حکم
نهادند که در ارض قسطنطیله واقع است سبب عقد این مجلس آن بود که بیکی ایشیان که اریوس نام داشت
در شهر اسکندریه ریز در کار مسیر برداز بزرگیت و نهادن کتابی تالیف کرد و در آن کتاب مرقوم داشت که عیی
علیه اسلام خدمای نباشد و پس از پدر جدا بود و او حسن مردی پیر و هلقین انسان بود جمیع کشور عجیبت خویش را بر
قانون او نهادند و در میان مردم غوغایی در افق اسکندر نامی که در آنی وقت در شهر اسکندریه خلیند بود بجز خود
خواست اور از این عقیدت بگرداند حکم شد پس اور لعن کرد از کلیسیا اخراج فرمود اریوس از اسکندریه پرور
شده به قسطنطیل آمد و از آنجا شهرت کوید پارفت و سرایت خود را رواج داد و او سبب خلیند را که مردی بایش
بود با خود متفق ساخت و از این زیروی کار او قوت کرفت و گنون غاطر را اشکار ساخت و او سبب در حضرت
قسطنطیل صور و فی داشت که اریوس سخن بخی کوید و اسکندر بر خطاب رفته است اما باید پروردتن را خاموش
ساخت قسطنطیل اوسیوس را که خلیند بایش بود با تعاقی اریوس باسکندریه فرستاد و باسکندریه نوشت که این
غوغای در شریعت را نهاد اگر خلافی بود با علمای دین نشانه متفق سازیدا اوسیوس باسکندریه آمد و در آنجا مجلسی
خلیند کرد و چندانکه سخن کردند مغید نهیا دنچار او سیوس مراعت کرد به قسطنطیل سانید که اریوس
ارادم نجوا په کرفت و این غوغایی شد بر پایی خواهد بود فیصله ناچار شد که جمیع علمای دین را جمیع ساخته مجلسی کند
و این شبهه را از میان برآمد از دلیل بحکم پاپ که در آنی وقت سیلوستر بود در شهر فیسسه قرار مجلس نهادند و با احضا
جمیع خلفای عیوی پنجه بکردند و اسکندر دیورز را میگردانند که از بین این فهم و احباب بود فیصله بخواه
سیلوستر و همچده تن خلیند عیوی در شهر فیسسه حاضر شدند و کشش و دیگر علماء کردند و یعنی خلیند اشود شدند سیلوستر که پا
بود در آنجا حاضر شد و حکم داد که او سیوس اور ای اسپ باشد و اور با دون و دیگر بر آن مجلس ساخت اوسیوس
در صدر را آن مجلس عایی کرد و اسکندر خلیند شد اسکندریه بایش را که دست پرورداد بود در جای خود فتسر ای کرفت
واریوس نیز در مقام خود جایی گرد و بسیار از این خلفاً بودند که از اولیا شمرده میشدند و در راه دین جراحت
سبیار یافته بودند ماشه پانیوس خلیند بونان که چشم راست او را در راه دین برآورد و بودند قسطنطیل
بسیار بود که بجای آن چشم بوسه میزد ناگراست عاصل که نیز القصه جمیع این خلفاً و کشیان در یک

و قایع بعد از سبوط آدم علیه اسلام تا بجزت

امم مجمع شدند و قسطنطین بعد از حکم مجلس در آنجا حاضر شده بیشتر داشت و هر کس سخن خواسته باشد این کتاب را پس از آن امتحان کند و چون از آن کتاب بخوبی نایاب بودی آن خلافاً بگفت

کوش خود نمی‌باشد که اصل فقره این پیده عاقبت الامر از پرسنال امن گردند و گفته شد باشد از کناد خود استخار جو پدر حکم کل از مجلس را آنکه عیسی پسر خدا است و در احکام با خداوندی شرکت برآور است و نه غیر است که عیسی از حضرا ای فرو ترا شد بلکه در ذات هم صفات با خدا ای تو امان باشد از پیرانکه از پرسنال کوش خداوند جهان مکونه دو تا باشد گفته شدند در ذات متجدد و خداوند عصی و روح القدس به خدا نیزه مانند هم و در ذات یکی باشدند و این دین و شریعت را کنیکات نام نهادند که بعنی اصلی باشد و پروا ان آر پرسنال برای مشهور شدند که منوب نبایم ادامت و بعد از این احکام قسطنطین از پرسنال اخراج بلطف ساخت اما دین او در میان مردم باقی ماند اما مجلس دو مردم در شهر قسطنطین واقع شد در محمد فیصلی ناآور و در کشیح خالش مرقوم خواهد شد و سبب عقد این مجلس بسیار آن بود که مسذار پرسنال که در شهر قسطنطین غلیظ عیسی بود گفت خدا ای بارے و عصی هر دو خدا یشند آمار و روح القدس خدا ای نباشد و جمعی سخن او را استوار داشته برعکیه او شنید و این شریعت در مردم می‌شدن که شریعی از پیش از شروع شده تا این کمی از خلاصه بود و مسأله بزرگ این سخن داشت و گفت در این مخلی شافت است که روح القدس با قیمت و تغیر پر غیر غیری داشت و این چنین کس خدا ای باشد آن دوز چون فیصل شد و غسل تعمید یافت و این خوگار امیانه کرد و مشوری نکاشت که با بد نامست غیر است من بز دین کنیکات باشدند و جائز غیر است که دین عیسی را فرمود کند و هر کس خود را کنیکات خواند زیرا که بر طبق خود را کنیکات نخواند و بگفتند این اصلی داریم و حکم داد که دیگر طوابیف را بسیع و ملحد کو نیزه مردم می‌دانند شریعت را نه که اگر کون داشت که پاپ است و نسب پیش از پرسنال بیان است و جرآن مردم که بز دین کنیکات نداشت در کلیساها جای نگذند و هر خلیم بیش از رسیدن سزاوار خواه بود و این مشوره سنور و ملکت فرانکستان مجبو طلاق اما آن دوز داشت که بین مشور آن فتنه رفع خواه بشد اسپس خواست مانند قسطنطین مجلس کند و از قبل نزد ملک پیش در پیغ نداشت و خلفای عیسی را که دار ارضی مشرق سکون داشتند شهر قسطنطینیه طلب داشتند بیکند و پیچاه خسنه علیه عیسی در این مجلس حاضر شد و کشیشان دیگر علاوه نیزه حاضر شدند و این چنین بزرگ بود او در دند و لئن که غلیظ شهر اتفاقیه بود حضور داشت و چون ناآور و در خواب دیده بود که لئن لایح سلطنت بر سرا و نهاده و او را سیچو قفت دیده از نکرده بود خواسته بداند که در پیدار بی او را تو از شناخت باصورت او را دیگر سان در خواب دیده پس از زمان که اینکن از استه کشت ناآور و ز مجلس دارد و از میان همه خلفاً می‌باشد و گفت خواستند مردم می‌شدن را از عقیدت بگردانند چون سخن ایشان در داغ انجافت از نکرده بگذرد و سخن داشت ایشان را فستادند و اخراج نموده و از آن مجلس پیشی فانون برآمد که خدا ای ایشان بصورت عیسی بزیر آمد و محبت بسیار در آن بصورت چیزی پس دیگر ایشان عرفی فرمود و در آخر نهادن هم از خواه آمد تا دین خود را رواج دهد که همچو عجای و بنیون است در سیان حق بیان و علاوه عصی و روح القدس نیست و با اینکه خلفای عیسی

جلد دوم از کتاب اول ناسخ اتوانیخ

۲۶۳ در این مجلس نبوده وند و پاپ خسیر حضور نداشت باین فانون قصد تیک کر و ند و صواب شمرده مجلس است ^{از خلیفه}
 مجلس از کو نید و افزشیدی بود از تو اربع فتنه طبیعی که در سراسر آسیا بود و سبب خدماین مجلس آن شد که نشاطار کو ^{از خلیفه}
 که در فتنه طبیعی خلیفه بود باین حقیقت بود که عیی خوبی اسلام را خدا می خاند و چون هم داشت از مردم که این عقیده ^{از خلیفه}
 اشکار کردند پخت عیی خدا نیست بلکه نیست مریم خدا می خیسته نهایه است و مریم را در خدا نتوان گفت و در ^{از خلیفه}
 حق عیی می خورد و که اوراد و جنبه باشد که خلیفه خدا نیست و چون اوراد فتنه و سان ^{از خلیفه}
 بودند همی خواستند تا قیصر را که در این وقت نا و بوزجان بود باعهدت او اوراد کاراد را حکم کنند اما ^{از خلیفه}
 ظایف که دین کنیت و شدید بخشنده حق جل علا صورت مرد گرفت اما خدا می از هم جدا نشد و با ^{از خلیفه}
 نشاطار پوس مخالفت داشتند چون انجیر با سکندر در رسیده سپریل که خلیفه آتشید بود رسالت بر زاد شطاطار بود ^{از خلیفه}
 ناشست و در آن رسالت باد کرد که من عجب دارم از آنکه کوچ مریم را در خدا نیست زیرا که چون عیی خدا ایده ^{از خلیفه}
 مادر او مادر خدا بود و اگرند باید گفت عیی خدا نیست لا جرم با پاکفت مریم مادر خدا بود اما مرتی بود ^{از خلیفه}
 عیی بودند مری می روح اور جد اکاذیکتی از بجه نشاطار پوس فرستاد و دادند و سو علوفت گفت باشد که ^{از خلیفه}
 ازین حقیقت گرداند و چون حقیقی بر گذشت و معلوم کرد که سخنان اور دماغ نشاطار پوس اشناکرد و مکنوبی ^{از خلیفه}
 نزد گفت سپلیت که در این وقت پاپ بوزستان و در اشکار چاره اندیشید و از افسوس نشاطار پوس نیز عقیده ^{از خلیفه}
 خود را نامه کرد و نزد پاپ فرستاد پس پاپ ناچار شد که مجلس کند و خلاف از میان بردارد و حکم دادند و خبر ^{از خلیفه}
 افزونه مجلس شود ایضا طور نادهنده چکم پاپ بنای مجلس نهاد و دوستی تن از خلفای عییویه را در افزونه ^{از خلیفه}
 کرد و سپریل در این مجلس بر صدر بود و نشاطار پوس زیرا زیرمان حضرت قیصر که بعد اسخان بود و کاند ^{از خلیفه}
 نام داشت در افراد حاضر شد اما چون مجلس زدگ را علوفت کرد داشت تا از این که خلیفه انظار کیه است ^{از خلیفه}
 در این مجلس در نیاید من حاضر شدم پاپ زده روزانی کاربست اخیر گفت و از این خبری نز سید و ^{از خلیفه}
 نشاطار پوس نیز مجلس در نیای آمد و از خلفای عییویه گفتند با پی حضور نشاطار پوس کتاب او را خواند و ^{از خلیفه}
 حکم خود را ظاهرا بر ساخت پس عقد مجلس کردند و بر قانونی که ایشان را بودند خلیفه در میان مجلس نهاده انجعلی ^{از خلیفه}
 بزرگ را کشیده داشتند چون این آن بود که عیی فرموده بود و داشت در میان آست مشکلی پیش آمد ^{از خلیفه}
 و علمای دین مجتمع شوند من در اینجا حاضر ملام خدمت اخیرت انجعلی را بکشیده داشت با چکم کرد ^{از خلیفه}
 نشاطار پوس را پنهنورا و خواندن کردند و نامه که پاپ بد نوشته بود که از عقیدت خویش استغفار ^{از خلیفه}
 کن هستم بخوانند و کتب حکای ائمی را مانند کتاب سپریل و کتاب ایشان و نامه ایشانی و رسالت ^{از خلیفه}
 بسیل را هم فرست کردند و اینچکه برخلاف عقیدت نشاطار پوس بود پس اهل مجلس چکم او را عن کردند ^{از خلیفه}
 و متفق اینکه گفتند مریم علیها اسلام نادر خداست و مردم شهاد فرشاد شدند و صورت طالع ایشان ^{از خلیفه}
 نامه کرد و اففاد حضرت قیصر داشت که اندیشیدن که مردی با علوفت بود و با نشاطار پوس بخال بود ^{از خلیفه}
 داشت نامه مردم و کتب په خوار اخذ نمود و به خود آمد و خدا را نه خدا آراسته بزرگیت ایضا طور فرستاد ^{از خلیفه}
 تا این را ز پوشیده اند چون اینچنانی گشوف شدیکی از خلفا را جاست خود را دیگر گون کرد و سورت مجلس ^{از خلیفه}

و قایع بعد از تسبیح و آدم علیه السلام تا بجزت

نیکاشت و آنرا طوبار نمود و در میان چونی گذاشت و بر سر اه قیصر آده بجهتی که تو انت آن نام را تغییر داد
تا دوز جوان چون بر آنکمال و فوف بافت و خشم شد و بفرمود ناشعار پوس در زندان گردند و از پس چند کاه
او را اخراج بلد ساخته بهتر فرماده هم در مصیر بجان ذلت و میختت بر محبس مجلس علیه پایا باشد و آن
مکان در میان تر فلان دشید قسطنطینی است و سبب عقد این مجلس آن بود که آشیشی دوین هقدیقی تازه نهاد و آن
گروچا از پرداز نشطار پوس بود اما در این عقیدت با او نیز مخالفت داشت زیرا که مردم کنیکت سیکنند علیه
السلام از لاهوت نیافتند اما در عالم ناسوت بدین امر نیز دید و رجت بافت از هر
آنکه شفاقت تو اذکر و نشطار پوس را سخن این بود که عیسی از لاهوت نیافت آدم را در این عالم لاهوت با او
نبود و چون زمان او بپایان رفت دیگر باره بلاهوت شفاقت و آشیشی میختت عیسی خسدا بود و در
عالیم ناسوت هم خدا بود لکن صورتی نمیبود و بین او پیچ نیز و رحمت نبیند پس زیرا که خدا منجی نمیبیند و چون بیش
دو سلوک باشد بجنی کوشش غلت کشید و با مردم آشیشی شکنند و برخی ارشاد خلق فرمایند آشیشی
نیز خواست مردم را به ایت کند لاحبیم مخت عقیدت خود را با دوستان خانی در میان نهاد و
روز تاریخ بود خوست خویش میافزد، ناسخی او بگوشش فلا دین رسید که در آنی وقت و قسطنطینیه غلیظ
بود چند ایکه خواست اورا به پند و مو حلقت ازین عقیدت بگرداند مفسد نیفتاد پس خذ غل اورا از مقام
کشیده باشیست د مردم را زیردی او وضع فرمود آشیشی را در حضرت قیصر که در آنی وقت تاؤ دوز بود چند که
مرقوم خواهد شد دوستان فراوان را ز جزو خرسنایاف وزیر اول پوکه با دی طریق مودت داشت
و مردمی میباکن و مقنندر بود و در مجلس اسپر اطهر حکم ای که با پیغام مجلسی کرد و
این خسلا فیکه هدین واقع شده مرتضی ساخت پس فیصر حکم داد تا مجلسی شکنند و خرسنایاف به انجواد خود
مجلس کرد و دیوی شس کار را که از دوستان آشیشی بود در صدر مجلس جای داد و جمعی از خاندانها با چون
وزیر خبر در مجلس اورد و باز نمود که سرکس برخلاف آشیشی سخن کند عقاب و عذاب خواه بافت پس زیرا
آن مجلس دیوی شس کار خلیفه اسکنند تری نامه بازدیدی و درست کمی اشیشی نیکاشت و جمعی خاتم برآن نام نهاد
و آنکسان که محروم نداشند خرسنایاف بخوب دنایا شا زا مجموع کردند و حکم داد که خوردنی بیشان نیزند
ناید این نامه خاتم مرنهند جمعی از جوع بردند و بدان حکم رضاندند و فلا دین زیرا که هم این هقدیقی را استوار نشود
لهرمود تا اخراج بلد کنند و در سر منزل او را با چوب زحمت رسانند و چنان گردند تا ز پس چند منزل بخود و بین
سبب نام ناید و دوز در سلطنت فیکت برآید و از پس اینها قصر روز کار رش سایان آمد و از پس او هر چند
فیصر شد و نیزون که در آنی وقت پاپ بود خواست این خلل از دین نایل کند پس حکم داد تا فیصر در شیرکنی
عقد مجلسی فسر ماید و فیصر نیز به انجما حاضر کشت و از هر سوی خلفا را نجواست و در کلیسا ای ابوی ای
کرد سیصد و شصت تن خلیفه در این مجلس حاضر شدند و ای پاپ در صدر مجلس جای کرد و خفت دیوی
کار را که در مجلس ساقی برخلاف دین کنیکت نامه کرد و باز مقام خویش خلیع کردند و متوجه المکر حکم را اوردند
که اول باید دانست که عیسی خدا باشد همچنین نا بھوقی دهنم بجهت ناسوی د مردم بجهت ناسوی د مردم و جنبه بکان قدرت داشت